

پژوهشی در عجایب سی گانه افغانستان

قسمت اول - تحقیق و پژوهش استاد (صبح)



برای اولین بار خواستم عجایب سی گانه تاریخی، باستانی و دیدنی کشور را جمع آوری، تحقیق و پژوهش مستند نموده برای معلومات نسل جدید معرفی نمایم و این سی گانه شامل بناهای تاریخی، معماری های بی نظیر و آثار بارز و باستانی میگردد.

1- گنجینه باختر ارزشمند ترین گنجینه جهان



گنجینه ای باختر یک گنجینه فوق نفیس و خیلی ارزشمند است که موجودیت آن بیش از 25 سال مبهم بود و هیچ کس نمی دانست که با ارزش ترین گنجینه جهان که در سال 1978 میلادی توسط گروه باستان شناسی افغانستان- شوروی در طلا تپه شبرغان در شمال افغانستان پیدا شد در کجاست.

در نخستین روزهای سال 1978 میلادی ویکتور سربانییدی، باستان شناس نامدار شوروی بالای همین تپه بالای شهر شبرغان ایستاده بود. ناگهان اندیشه ای در او پدید آمد و همین فکر سبب شد که بزرگ ترین گنجینه جهان پس از 2000 سال ابهام پیدا شود. در جریان این 2000 سال بسیاری از جهان گشایا و شاهان و حتی بسیاری از ماجراجویان به دنبال این گنج در این بخش جهان می گشتند. اما هیچ کس نمی دانست که گنجینه بزرگ باختر که میراث حاکمیت دوران یونان باختر که پس از تصرفات اسکندر است در کجاست.

بسیاری در بلخ به دنبال این گنجینه می گشتند و بسیاری هم متیقن شده بودند که وجود چنین گنجی افسانه ای بیش نیست. ویکتور سربانییدی به این نتیجه رسید که در کنار معبد 3000 ساله ای که در کنار تپه طلا قرار دارد باید گورهای شاهان و شاهزادگان قرار داشته باشد. در اوایل زمستان سال 1978 میلادی افغانستان در یک حالت بحرانی قرار داشت. پس از کودتای هفت ثور و سقوط دولت محمد داوود خان در یک سال دو رهبر حکومت کشته شدند.

در جای جای افغانستان گروه های چریکی برای مقابله باحکومت به میان آمده بودند و حکومت انقلابی از شوروی تقاضای کمک کرده بود. یک روز قبل از آنکه ارتش سرخ شوروی وارد افغانستان شود، سریانیدی توانست با یافتن یک پارچه طلا توانست به یافتن یکی از دو بزرگ ترین و باارزش ترین گنجینه های طلای جهان دست یابد.

در این روز سریانیدی با دیدن این پارچه طلای ناب نخستین گور را پیدا کرد. در این گور که یک تابوت سرباز که با پوست حیوانات پوشیده شده بود قرار داشت و برفراز آن یک بام موقتی ساخته شده بود.

در داخل تابوت یک شه بانوی پوشانی که سرتاپا با طلا مزین شده بود آرام گرفته بود. گروه مشترک افغانستان- شوروی به رهبری سریانیدی که ده سال رابه دنبال تپه های آبی خانوم به دنبال بقایای تمدن پوشانی به کاوش مشغول بود باور نمی کرد که به گنجینه باختر دست یافته است.

گورها یکی پس از دیگری پیدا می شدند. گروه سریانیدی هفت گور را پیدا کرد که در آنها 6 شه بانوی 15 تا 45 سال و یک شاهزاده پوشانی دفن بودند. گمان می رفت که همه شاهزادگان در یک زمان مرده باشند. آنان موقع رفتن به گورهایشان تحفه های شگفت انگیز طلایی با خود داشتند. نه یکی و دوتا بلکه 20 هزار و 618 پارچه طلای ناب را با خود به گورهایشان برده بودند. این آثار در شکل های کویپیت ها یا خدایان عشق ماهیان و جانوران افسانه ای به گونه ای هنرمندانه طراحی و با سنگ های قیمتی گوهرنشانی شده بودند. اجساد زنان داخل این گورها طوری به نظر می آمدند، که هنگام مرگ خیلی تزیین شده بودند. در این قبرها صدها صفحه مختلف الشکل طلایی که بر روی لباسهای زنان مذکور به طور محکم دوخته شده بودند به دست آمدند.

اما این همه آثار هنری بی همتا از طلای ناب چگونه پدید آمده بود؟

بر بنیاد یافته های تاریخ، تمدن یونان باختری پس از فتح باختر توسط اسکندر مقدونی در 327 پیش از میلاد بنا نهاده شد و رفته رفته این منطقه به یکی از مناطق تمدن خیز آن زمان مبدل شد. پس از آن صحرا نشینان جلگه های آسیای میانه به طرف جنوب به حرکت درآمدند. آنان در قلمرو یونان باختری قدرت را به چنگ آوردند و شاهنشاهی بزرگ کوشانیان را بنیاد نهادند. با گذشت زمان این صحرا نشینان آسوده حال شدند و با تاجرانی که از سوریه به چین سفر می کردند، مالیات بستند و با بازرگانانی که در جاده مشهور ابریشم می گذشتند به تجارت پرداختند.

آنان از این راه طلای زیادی اندوختند و هنر زرگری و کنده کاری طلا را رواج دادند. به این ترتیب بود که آوازه گنجهای فراوان باختر به سراسر جهان رسید. اما این گنج در بدترین زمان ممکن کشف شد. ویکتور سریانیدی در یک وضعیت بحرانی قرار داشت. اوضاع امنیتی هر روز بدتر می شد و آنان باید با سرعت کار می کردند. باستان شناسان هر روز به ثبت و عکس برداری آثار می پرداختند و در پایان کار آثار را در یک اتاقک لاک و مهر شده که در مراقبت جدی قرار داشت می گذاشتند. اما هیولای جنگ باستان شناسان را نگذاشت که کارشان را تمام کنند آنان در حالی که تازه گور هفتم را یافته بودند مجبور شدند کاوشهایشان را نیمه کاره رها کنند و آثار بدست آمده را برداشته به کابل بروند. اما هیچ کس ندانست که در گور هفتم چه بود!

پس از ترک باستان شناسان این گور با سرعت تاراج شد و کاوشهای غیرفنی دیگر این منطقه را به کلی ویران کرد و به این ترتیب باستان شناسان موفق نشدند که با کاوش و جستجوی بیشتر در گورهای پیدا شده در مورد زندگی و باورهای سلسله کوشانیان تحقیق کنند. گنجینه طلای باختر به موزیم کابل منتقل شد و ثبت گردید. اگرچه سریانیدی اصرار داشت تا

پایان جنگ این گنجینه به یونسکو سپرده شود و در یک کشور بیطرف نگهداری شود اما این تقاضا پذیرفته نشد و سرپایندی به اتحاد شوروی بازگشت.

در سال 1989 میلادی ده سال از کشف باارزش ترین گنجینه جهان می گذشت، اما اوضاع افغانستان بدتر از هر زمان دیگر بود. قشون سرخ افغانستان را ترک کرده بود و حکومت افغانستان در یک حالت متزلزل قرار داشت. و هر آن ممکن بود که سقوط کند. پس گنجینه طلای باختر را باز هم خطر بزرگی تهدید می کرد. اما یک فرد دور اندیش که اوضاع مملکت را بیش از هر کسی می دانست به فکر نجات بزرگ ترین ثروت کشورش و جهان افتاد. او داکتر نجیب الله رییس جمهور وقت بود. داکتر نجیب الله در یک عملیات فوق سری گنجینه طلای باختر را از موزیم کابل به خزانه بانک مرکزی برد که دروازه ای به ارگ ریاست جمهوری دارد و امن ترین نقطه در کشور است انتقال داد.

او هر پارچه از طلا را در میان پنبه پیچید و میان صندوقهایی کهنه گذاشت و در گاوصندوق بانک مرکزی افغانستان و در یک زیر زمین سه طبقه ای که یک شاهکار معماری است قرارداد این زیر زمین با پیچیده ترین تدابیر امنیتی توسط یک شرکت المانی در زمان نادر خان ساخته شده بود. و گاوصندوقی دارد که توسط هفت قفل محافظت می شد. و برای بازکردن این گاوصندوق باید تمامی هفت کلید موجود باشد تا قفل ها به ترتیب باز شوند. اگر کلیدی بدون ترتیب به داخل قفلها انداخته شود، کلید داخل قفل گیر می کند و امکان باز شدن گاوصندوق از بین می رود.

داکتر نجیب شخصا صندوقها را مهر و لاک کرد و هفت کلید گاوصندوق را به هفت تن از معتمدان بانک ملی سپرد و از آنها تعهد گرفت که درب گاوصندوق را جز برای رییس جمهور یا یک رهبر قانونی افغانستان به روی هیچ کس دیگری نگشایند. پس از آن کم کم شایعه گم شدن گنجینه باختر بالا گرفت، شماری می گفتند که روسها این گنجینه را با خود برده اند و شماری هم می گفتند که داکتر نجیب آنها را به روسها فروخته است. و این آوازه ها زمانی اوج گرفتند که حکومت داکتر نجیب سقوط کرد اما او درباره گنجینه باختر خاموشی اختیار کرد. با شدت گرفتن جنگ های تنظیمی در کابل هیچ کس نمی دانست که بر سر گنجینه باختر چه آمده است. حتی آوازه هایی از فروش این آثار در بازارهای جهانی پخش شدند و شماری می گفتند که این طلاها آب شده و برای خرید سلاح مصرف شده است. این آوازه ها جهان را و بیشتر ویکتور سرپایندی را ناراحت می کرد. با پیروزی طالبان اوضاع از این هم بدتر شد. در نخستین روزهای حاکمیت طالبان داکتر نجیب که ننگبان باارزش ترین گنجینه جهان بود با برادرش به دست طالبان کشته شد و در چهارراه اریانا به دار آویخته شد. طالبان تمامی عکسها و مجسمه های باستانی را نمادی از بت پرستی دانست و تمامی تابلوها و مجسمه های هنری را که به دستشان افتاد نابود کردند.

با فروپاشیدن تندیسهای بودا در بامیان دیگر امیدی برای مخفی ماندن گنجینه باختر وجود نداشت اما طالبان چندین بار به سراغ زیر زمین بانک مرکزی رفتند و کارمندان را تهدید کردند که در گاوصندوق را باز کنند اما از هفت نفری که کلید را داشتند فقط یک نفر در بانک مانده بود و همه هفت نفر به مناطق دیگر جهان گریخته بودند. تنها کلیدی که دست این کارمند بود چون کلید اول نبود کلید بند ماند و کارمند بانک مرکزی به جرم همکاری نکردن با طالبان بیش از سه ماه را در زندان طالبان ماند. طالبان چندین بار کوشش کردند که درب گاوصندوق را باز کنند و حتی خواستند که درب را منفجر سازند اما تمام کوشش های طالبان برای انفجار درب این گاوصندوق بی نتیجه ماند. سرانجام در دوم می سال دوهزارهه میلادی، حامد کرزی و اشرف غنی احمد زی، وزیر مالیه وقت به خزانه بانک مرکزی رفتند. آنها تصور می کردند که

پشت این درها به ارزش نود میلیون دالر شمش های طلا خواهد بود و از اینکه به جز یک تن از هفت تنی که کلیدها را داشتند در افغانستان نبودند متخصصی از شرکت سازنده گاو صندوق از المان خواسته شده بود. وی هر هفت قفل را باز کرد در این میان یک تن بیشتر از همه قلبش می تپید و یکتور سریانیدی با موهای سفید و با گذشت بیست و شش سال بسیار مضطرب بود و نمی دانست که چه چیزی خواهد دید.

اما در کنار نود میلیون دالر شمش طلا، صندوقهای فولادی با مهرداکتر نجیب الله وجود داشتند. وقتی این صندوقها گشوده می شوند سریانیدی با حیرت می بیند که گنجینه باختر میان آنها محافظت شده است. در حالی که داکتر نجیب نگهبان اصلی این گنج دیگر زنده نیست و به دست طالبان کشته شده است. گنجی که با گنج توتانخ آمون از فرعون مصر مقایسه می شود و نه کمتر از آن. این گنج اکنون به سراسر جهان می گردد تا پیشینه غنی فرهنگ افغانستان را به جهانیان بشناساند و نگاه جهانیان را نسبت به افغانستان دگرگون سازد.

2- آرامگاه شاه ولایتآب (ک)



نخستین پادشاه کیانیان که کی قباد بود، در این شهر به سلطنت رسید. بعدها شاخه‌ای از کیانیان که خاندان اسپه بودند در بلخ به حکومت رسیدند که بنیانگذارش سهراسپ بود و پس از وی پسرش گشتاسپ، آیین زردشتی را پذیرفته و آتش مقدس را در آن روشن کرد. زردشت یکی از سه پسر خود به نام اورونت نره را به تولیت این آتش می‌گمارد. اما ارجاسپ تورانی به این شهر حمله کرده و به سروده فردوسی:

شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ / بکشتند و شد روز ما تار تلخ
وز آنجا به نوش آذر شدند / رد و هیربید را هم سر زدند
ز خونشان بمرد آتش زرد هشت / ندانم چرا هیربید را بکشت

کمکم آیین زردشتی در این شهر جای خود را به آیین بودایی می‌دهد. نوبهار یا معبد بودایی این شهر مایه آوازهاش شد. نام آن به صورت ناواویهارا هم ثبت شده که گویا ترکیبی است از ناوا به معنای نو و ویهارا که به معابد بودایی می‌گفتند. این معبد می‌دانیم که دست‌کم در سده نخست میلادی و در زمان حکومت کوشانیان، آباد بوده و در سده هفتم میلادی هم زائر معروف چینی، هیوان تنگ از آن بازدید کرده است. به دلیل مجسمه بودا و همچنین دندان و برخی از وسایل منسوب به او، زائران بسیاری از سرزمینهای دور و نزدیک به آنجا می‌آمدند. از توصیفهایی که از منابع درباره این معبد به دست آمده، چنین بر می‌آید که گنبدی بزرگ در میان حیاطی بوده که سه صدوشصت اتاق گرداگردش محل زندگی راهبان

بودایی بود. برمکیان که وزیران صاحب نام دربار عباسیان شدند، در واقع به‌طور خاندانی جزو متولیان این معبد بوده‌اند. اکنون از این معبد اکنون چیزی باقی نمانده و حتی به یقین نمی‌توانند بگویند کجا قرار داشته.

تنها با توجه به نام قدیمی دروازه جنوبی دیوار بلخ که به آن «دروازه نوبهار» می‌گفتند و اکنون بیشتر به «دروازه بابیه قوه» شناخته می‌شود، حدس می‌زنند در ضلع جنوبی این دروازه بوده باشد. باستان‌شناسی فرانسوی به‌نام موسیو فوشه در نزدیکی همین دروازه دو تل خاکی به نامهای «تخت رستم» و «توپ رستم» را کاوش کرد و به بازمانده‌های معبدی بودایی دست یافت که برخی حدس می‌زنند همان نوبهار باشد.

شهر بلخ بر سر راه ابریشم قرار داشت. بلخ در سال سی دوهجری قمری به دست لشکریان عرب افتاد و چند سال بعد معبد معروفش را به سال چهل دو هجری قمری ویران کردند. بلخ کم‌کم تبدیل به شهری فرهنگ‌پرور در تمدن اسلامی گردید. به گونه‌ای که به‌عنوان یکی از چهار ربع خراسان بزرگ (در کنار هرات، مرو و نیشابور)، بسیاری از بزرگان ادب و تاریخ و عرفان و سیاست از این شهر برخاستند.

زمانیکه سلطان حسین بایقرا در آن دیار حکومت میکرد در ناحیه خیرآباد، حومه شهر شکوهمند بلخ قبر مطهر حضرت علی (ک) کشف گردید. بایقرا در آن محل روضه بزرگ و پر جلالی اعمار کرد و نام آن محل را (مزار شریف) گذاشت. سپس مرکز حکمروایی کشور را بدانجا انتقال داد. از آن تاریخ به بعد مزار شریف به جای شهر تاریخی و بزرگ بلخ بحیث مرکز شهر و محل فرمانروایی شاهان خراسان دوره اسلامی قرار گرفت. تجلیل از میله‌های نوروزی نیز از شهر بلخ تاریخی به مزار شریف انتقال یافت و در آنجا برگزار گردید. تا اکنون مردمان ولایت بلخ چهل روز میله نوروز و گل سرخ را در شهر مزار شریف در پای مرقد حضرت علی (ک) در بین لاله زارها، گل زارها و لاله‌های صحرایی مزار شریف تجلیل می‌نمایند. در شهر کابل مردمان شهر چهل روز اول سال را در پای پایگاه موقت خرقة مبارک میله می‌گیرند. خرقة مبارک همان خرقة پاک حضرت رسول الله (ص) است که به اوپس قرنی رسیده بود و در بغداد محفوظ بود. امیر تیمور حین فتوحات جهانگیرانه خود آن را از بغداد به سمرقند آورد. بعد ها خرقة مبارک از سمرقند به فیض آباد بدخشان انتقال داده شد. بالاخره احمد شاه درانی خرقة مبارک را از بدخشان به قندهار آورد.

جان مطلب اینجاست که حین انتقال خرقة مبارک از بدخشان به قندهار به مدت چهل روز در کابل ماند و سپس به قندهار انتقال یافت. در محلی که خرقة مبارک در کابل نگهداری شده بود مردم کابل آن محل را بنام پایگاه (سخی) یاد کردند و به پیروی از میله نوروزی گل سرخ مزار شریف در آن محل یعنی دامنه کوه آسه مایی و شیردروازه که امروز بنام کوه سخی معروف است، میله گل سرخ را جشن می‌گیرند. در آن محل چهل روز توغ حضرت علی (ک) بمانند جَنده حضرت علی (ک) در مزار شریف در اهتزاز می‌ماند. بعد از چهل روز توغ حضرت علی (ک) در کابل همزمان با جَنده حضرت علی (ک) در مزار شاه ولایت مآب دوباره پائین میشوند و میله گل سرخ در هر دو شهر تاریخی رسماً خاتمه می‌یابد. چون ابومسلم مروزی در رمضان سال ۱۲۹ برابر بهار سال ۱۲۶ خورشیدی، به طرفداری خاندان نبوت از روستای سفید مرو، قیام نموده و با کارگزاران بنی امیه جنگید، مرتب پیش می‌رفت و چون بنی امیه داشتند می‌شکستند، او به جعفر صادق پیشنهاد کرد که اگر صادق به مسند خلافت راغب باشد، ابومسلم می‌تواند شرایط آن را برایش مهیا کند. جعفر صادق در پاسخ گفت: «که از ما هرکس خروج کرده، به درجه شهادت رسیده بنابراین ما را به فرمان روایی و خلافت رغبتی نیست، و به پیک فرمودند به ابومسلم بگو اگر می‌خواهد در این خاندان خدمت شایسته ای به جا آورد،

کالبد مبارک جد بزرگوارم را که در صندوقی در نجف اشرف مدفون است، به بلخ برد، تا پس از آن که فتنه بنی امیه فرونشیند و دولتشان ورافتد، به مدینه برده شود، و مقصود حضرت این بود که اگر جنگ به درازا کشد و برخی شهرها دست به دست بگردد، پیکر مطهر از دست برد بنی امیه محفوظ باشد و در جای دور امنی گذاشته شود».

چون این دستور به ابومسلم رسید، به عیاران کارآموده اش فرمود که به این کار بشتابند و ایشان آن صندوق را پنهانی از نجف برداشته با شتر به مرو شاه جهان بردند و در محلی موسوم به کوه نور گذاشته و از آنجا به کلف آورده و بعداً وارد بلخ کردند، و در آبادی خواجه خیران که در خاور بلخ و سه فرسنگی اش واقع است- مخفیانه به خاک سپردند، و لوحی نیز رویش نهادند. بعدها به واسطه سرگرمی ابومسلم به جنگ، و قلع و قمع بنی امیه و سرانجام دادن امور خلافتی در ابتدای دولت بنی عباس و قتل نابه هنگامش موضوع انتقال جسد یا اظهار و اعلان جای دفن در بلخ ممکن نشد، و مدفن پنهان بود. هنگامی که در زمان هارون الرشید طبق گفته پیرمعر که به هارون اظهار داشت، معلوم شد که جسد در نجف مدفون بوده، هارون بارگاهی در آنجا ساخت و مردم متوجه بدانجا گردیدند، از این رو نام بلخ ظهوری نیافت، و آن روی داد فراموش شد. در زمان سلطان سنجر فرزند ملکشاه سلجوقی که از ۶۷/۴۹۶ تا ۷/۵۰۶ خورشیدی پادشاهی کرد، در سال ۱۵/۵۱۴ خورشیدی، در دفتر معاملات ابومسلم، مطالبی در این باره یافت شد، از جمله موضوع درخواست نامه ی که در این باب برای جعفر صادق فرستاده شده و جواب صادق به دست آمد، و جابه جایی بدن و خاک سپاری در ده خواجه خیران را فهمیدند؛ از طرفی چهارصد نفر از سادات و بزرگان بلخ در یک شب حضرت را در نزدیکی روستای خیران خواب دیده، که بالای صفا اش ایستاده بود و می فرمود سالها است ما در اینجا می باشیم و کسی آگاهی ندارد، باید به شاه اطلاع دهید که گور ما را ظاهر سازد تا مردم به زیارتان بیایند.

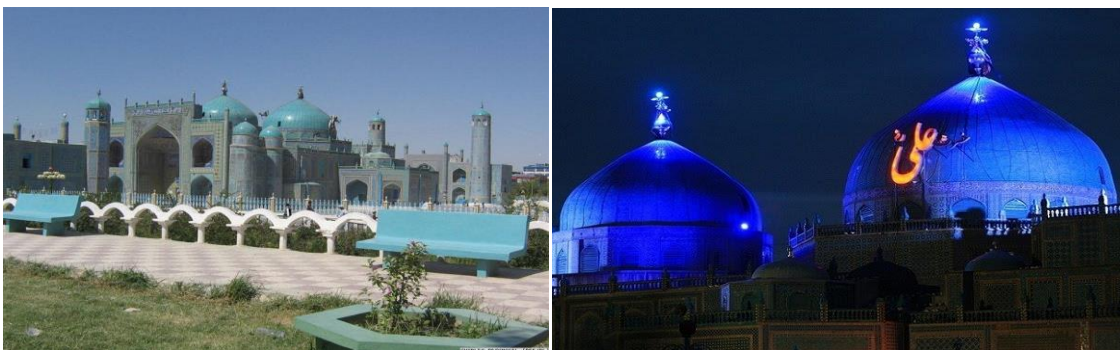
پس از پیدایش دفتر ابومسلم و کشف خواب بزرگان، سلطان سنجر از مرو پایتخت خود به امیر قماج، والی بلخ، دستور داد که موضوع را بپژوهد و کنج کاود، او نیز با وجود مخالفت برخی دانایان بلخ و انکار وجود نسا در آنجا به قریه خیران آمده و در روی پشته ی که به نام تل علی معروف بود، شروع به کاوش کردند. پس از اندکی کندوکاو به گنبد کوچکی با دریچه پولادین و قفل نقره برخوردند و خیلی شادمان شدند، و با جمعیت علما گشودندش و توی حجره رفتند، صندوقی پولادین دیدند که رویش قرآنی به خط کوفی بر پوست آهو همراه با شمشیری بزرگ و سنگی بود و بر سنگ نوشته بودند: «هذا قبر ولی الله علی اسدالله. سپس صندوق را باز کردند، بدن علی را دیدند تروتازه، حتی ناخنها و موی ها کاملاً صحیح و آثار زخم نیز بر پیشانی نمایان بود. برخی که مشاهده و زیارتش کردند از هوش رفتند.

مردم از این قضیه مهم غریو و فریاد تکبیر و شادی بلند نمودند و نذرها و نیازها تقدیم کردند و چون خبر به سلطان سنجر رسید او نیز برای عتبه بوسی حرکت کرد و پنجاه هزار دینار زرسرخ پیش کش آنجا و خادمانش نمود. وی خواست صندوق را با خود به مرو برد و آنجا به خاک سپارد و بارگاهی بسازد، ولی دانایان و همه مردم جداً مانع شده و درخواستند در همانجا بماند. او هم از تصمیمش منصرف شد و ساختمان کوچکی خشتی در آنجا نموده تصمیم داشت بارگاه بسیار باشکوهی برایش بسازد، ولی به واسطه گرفتاری به جنگ و اسارت در دست غزان و کدورت بسیار نتوانست و در سال ۳۶/۵۳۵ خورشیدی درگذشت.

در زمان چنگیزخان که در همه شهرها کشتار و تاراج زیادی کردند و به اماکن مذهبی توهین ها وارد آوردند و حرمت ها شکستند، مردم بلخ را هم کشتار جمعی نمودند. بعضی از اهالی آن جا برای این که توهینی به محل دفن علی وارد نشود،

ساختمان سنجر را ویران نموده و آثار و نشاه‌ها را از میان بردند و آن مکان را به نام پیشینش، تل علی یاد می‌کردند و به این ترتیب بازنامش محو شد، و شهر بلخ هم بعداً روی آبادی نندید.

سال ۶۰/۸۵۹ ه. ش طبق آنچه در حبیب السیر و روضة‌الصفاء نیز نوشته شده، هنگام پادشاهی سلطان حسین بایقرا که امیربایقرا برادرش حکومت بلخ را داشت، شمس الدین محمد از نوادگان بایزید بسطامی از کتاب خانه ملتان هند تاریخی بدست آورد که زمان سلطان سنجر نوشته شده و ماجرای مدفن علی را نیز شرح داده بود. شمس الدین محمد به میرزا بایقرا ارایه اش داد و او مهان را گرد آورد. او با حضورشان آغاز به کاویدن کردند تا آن که در همان تل آثار را دیدند و سپس سنگ قبرنمایان شد که نوشته بود: *هذا قبر اسد الله الغالب اخ رسول الله علی ولی الله و فریاد و غریو شادی مردم بلند شد.*



میرزا بایقرا خدمت سلطان حسین پیکی فرستاد. سلطان نیز وزیر خود امیر علیشیر را برای پژوهیدن فرستاد و او پس از زیارت آن مکان و برگشتش به هرات موضوع را تایید نمود و سلطان حسین به زیارت آنجا حرکت کرد و غلتان غلتان و باگریه وزاری برای زیارت آمد و اشعاری که سروده بود، خواند:

بر درت آمد گدای بینوا سلطان حسین

رحم کن بر حال این مشتاق ای شاه کرام

و بیماری بادکنجش برطرف شد، سپس خواست صندوق را به هرات برد ولی استخاره موافقت نکرد و دانایان هم نقل آن را توهین و حرمت شکنی دانسته، اجازه ندادند. در پی آن سلطان حسین آغاز به ساختن گنبد و بارگاهی در آنجا کرد، و ابتدای وضع ساختمان کنونی را او انجام داد. او برای آبادانی آنجا ساختمان‌هایی کرد و بازاری درست کرد و صد خانوار از مهان هرات را بدان جا فرستاد، و جویی از رودخانه بلخ جدا ساخته و بدانجا آورد که نهر شاهی نامید و آن را وقف بر روضه فرخنده نمود و تولیت و سرپرستی را به سید تاج الدین اندخونی واگذار کرد، و نهر خضرآباد هم که سلطان سنجر وقف کرده بود و پس از آن از بین رفته بود را بازکنده و آب آورد. مردم نیز از اطراف بدانجا روی آورده و ساختمان‌های زیادی ساختند و شهر بزرگی شد و به مزار شریف مشهور گردید.

سپس نیز شاهان تعمیرات و موقوفاتی کردند، از جمله عبدالؤمن خان بن عبدالله خان ازبک یازدهمین امیر شیبانی، گنبدی ساخت. ولی محمد خان بن جانی خان دومین امیر دودمان جانی که حدوداً از ۱۰۱۴ تا ۱۰۱۷ پادشاهی کردند، آرایش‌هایی در ساختمان‌ها و داخل روضه و نیز باغ‌هایی ساختند. در زمان محمد مقیم خان بن سبحانقلی خان حاکم بلخ-زمین لرزه ی رخ داد و گنبد واپاشید و او باز به حالت کنونی اش درست کرد. کاشی کاری اش نیز از سال ۱۲۸۷ در زمان حکومت

امیر علم خان به دست استاد سمیع سمرقندی آغاز شد، و امیر به گونه ی که آمده، می نویسند، شیعه بوده و تاریخش را نیز نوشته و ماده تاریخ در شعر آخر و این است:

علم غلام علی هست مبدأ تاریخ

ولی بکش «دل» از او زان که دل به جانان داد

عبارت «علم غلام علی» در شمار ابجد، ۱۳۲۱ می باشد، و «دل» که ۳۴ است باید ازش کم شود برابر ۱۲۸۷ می شود.

امیر عبدالرحمن خان نیز تعمیراتی در آن نمود و با خود نذ کرده بود که اگر پادشاهی بش رسد، نشان پادشاهی و رسمی خود را شکل مسجد و روضه خجسته بگزیند، و در پس نیز که به زیارت رفت، زیارت نامه مفصلی خواند و دستور داد همان را روی دو تخته مس تراشیدند و جلو درب ورودی نصب کردند که اکنون نیز در آنجا هست.

محمد ظاهرشاه پادشاه اخیر افغانستان نیز سال ۱۳۱۹ نوسازی ها و تزییناتی در ایوان ورودی و دیگر بخش ها انجام داد.

کلاً همه شاهان و میران و همه مردم افغان تا کنون نسبت بدان مکان ابراز علاقه کاملی کرده اند، چنان که حاج ملا علی گنابادی نورعلیشاه ثانی پس از مسافرت و گردش هفت ساله اش که مدتی هم در آن جا به سر برده بود، نقل کرده که زنان ترکمن از پیرامون بچه های بیمارشان را بر پشت گرفته و برای زیارت و طواف می آمدند و می گفتند: سخی شاه مردان اوقلم شفا وردی یعنی ای سخی شاه مردان! فرزندم شفا ده! و اتفاقاً شفا هم داده می شد.

جامی شاعر نامی این خطه دو بیتی را در وصف این بارگاه سروده است که این دو بیتی در بسیاری از رواق های این بارگاه به چشم می خورد:

گویند که مرتضی علی در نجف است

در بلخ بیا، ببین چه بیت الشرف است

جامی نه عدن گوی، نه بین الجبلین

خورشید یکی و نور او هر طرف است.

در کتاب روضه مبارک نوشته سلطان سنجرامده از اثر تتبع و جستجو گنبد زیرین را پیدا کرده بالای آن گنبد دیگر بنا کرده که آنهم بمرور زمان از بین رفته است. بعد از اینکه جسد مبارک در زیر گنبد در همین جنگل بود و کسی اطلاع نداشت و قتی که جناب حضرت بها الحق والدین یعنی بهالدین بلا گردان مشهور به شاه نقشبند از بخارا بر آمده، عازم بیت الله شریف بودند و از کنار همین جنگل عبور میکردند، شاه نقشبند متحیر شده و در عالم مراقبه رجوع کرده فهمید که ذات مبارک حضرت شاه ولایت مآب در اینجا هستند.

در مزار شریف طرف جنوب روضه مبارک مدرسه ای بنام مدرسه ی حضرت بهوالدین و قدمگاهشان بود که بعداً آن مدرسه تخریب شده اکنون جای قدمگاهشان را تخته سنگ گذاشته اند که هنوز هم موجود است. به روایت دیگر، حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمان متخلص به جامی علیه الرحمه این موضوع را کشف کرده و از راه مدرسه خواجه خیران داخل گنبد زیر زمینی شده و جسد مبارک حضرت شاه ولایت مآب را زیارت کرده است. پس از آن خبر به سلطان حسین میرزا رسیده و وی به همراه امیر علی شیر نوایی وزیر روشن ضمیر خود با دیگر وزرا و تعدادی لشکر به زیارت حضرت شاه اولیا شتافته است. میگویند مولانا جامی سلطان حسین میرزا و امیر علی شیر نوایی و چند نفر دیگر را از نزدیکان سلطان، به گنبد زیرین رفته اند و جسد مبارک را زیارت کرده اند. بعد از این سلطان حسین میرزا تمام

مهندسين و معماران زير دست از هرات ، سمر قند ، بخارا، بلخ و غيره را خواسته تعمير موجود روضه مبارک را ساخته است . درده هفتاد در زمان حاکميت جنرال دوستم در شمال چندين بار کار ترميم اساسی روضه شاه ولايت مآب با ايجاد پارک ها و تشناب های عصری به شکل کنونی آن تکميل و بازسازي گرديد و تابلوي بزرگ طلايي از جانب وي به بارگاه هديه گرديد.

3- بتهای بامیان



بعد از مهاجرت اقوام آریائی در حدود ۲۵۰۰-۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، آنها به ايجاد مدنيت، ساختن شهر ها، دهکده ها ، راه ها ، بند ها ، معبدها، زراعت و مالداری ،پيشه وری و استفاده از احجار و فلزات پرداختند. جهت تأمین امنيت داخلی و مقابله در برابر مهاجمين بيرونی دولت و انستيتوت های مربوط به آنرا ايجاد کردند. امپراطوری های بزرگی ساختند، به ايجاد رسم الخط پرداختند و ادیانی بوجود آوردند.

فيلسوف و دانشمند بزرگ ، زردشت تبليغ يکتا پرستی را از شهر باکتر از ارياسپه (بلخ) آغاز و کنشکای بزرگ مراکز بزرگ دين بودائی را در نقاط مختلف افغانستان به وجود آورده به اعمار بت های بزرگ و کمپلکس بودائی باميان پرداخت. موصوف دين بودائی را در تمام امپراطوری خود و در کشور های همجوار منجمله هند و چين توسعه داد. البته بعد ها سلطان شهاب الدين محمد غوری دين اسلام را در هند پخش نمود.

از باميان در آثار کهن تاريخی به نام های فان- يانگ، فان ين، فان ين تا و در منابع آریایی بامیکان، پاميان و باميان ياد شده است. باميان در مسیر یکی از شاخه های مهم راه ابريشم قرار داشت. کاروان های تجارتي که از آسیای میانه به سرزمين پهناور هند می رفتند و با خود آهن و مس، کاغذ و چینی باب، ابزار جنگی و ابريشم را به پيشاور و لاهور حمل می کردند، در باميان متوقف می شدند. اين کاروان ها بار چيزی ظريف تر از ابريشم را نیز با خود داشتند که هنر و فرهنگ بود و در مسیر راه ابريشم انتقال داده می شد.

همان بود که دیری نگذشت و باميان به یکی از مراکز مهم فرهنگ گریک و بودیک و گندهارا در اين منطقه مبدل شد که بت های بودا در زمره شاهکارهای بی همتای آن دوران بود.

مورخين به اين عقیده اند که نخست مجسمه ۵۳ متری ۳۵ متر بودا و معابد، نيایشگاه ها و تاسيسات همجوار آن ها ساخته شده است. مجسمه نخست در قرن اول ميلادی در دوران زمامداری کنشکای بزرگ و مجسمه دومی بين قرون دوم تا

پنجم میلادی، در عصرکوشانی ها ساخته شده است. برای قرون متمادی هزاران راهب بودایی درمغاره های کنده شده در سینه کوه های همجوار بت های بودا به نیایش، عبادت و ریاضت مشغول بودند.

عبد الحی حبیبی در بخش از کتابهای خویش " جغرافیایی تاریخی افغانستان و تاریخ افغانستان بعد از اسلام " بت های بامیان را چنین باز می شناساند: " بامیان وبتان آن در ادبیات و روایات عصر اسلامی تامت چندین قرن شهرت داشت و استاد حسن عنصری متوفی (۴۳۱ هـ) شاعر مشهور در بار غزنه، به قول عوفی در لباب الالباب داستان خنگ بت و سرخ بت بامیان را به زبان دری نظم کرده بود و بعد از آن ابوریحان بیرونی آن را بنام حدیث صنمی البامیان از دری به تازی ترجمه کرد و حتی سوزنی سمرقندی بعد ازین عصر هم این دو بت را کاملاً شناخت و گفت:

کردی بسان سرخ بت بامیان سستیغ

باش بر آنکه خنگ بتی را کشتی به چنگ

علی اکبر فیاض در تاریخ افغانستان از آغاز تا ظهور اسلام می نویسد: که آثار بوجود آمده در بامیان کاریک سال و یک قرن نیست بلکه قرن ها قلم و چکشی هیکل تراشان در آن مصروف بوده، و هزاران استاد هیکل تراش، معمار، نقاش در یک دوره بی طولانی هنر نمای کرده اند. البته معلومات تاریخی که بطور روشن به بانی ساخت و ساز های هنری اشاره کند تا بحال در دست نیست.

تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که اول " هیکل ۳۸ متری" و معابد مجاور آن بعد از آن " مجسمه ۵۵ متری" و معابد مجاور آن ساخته شده است. اولی در قرن اول میلادی و در عصر کنیشگاه دومی بین قرن دوم تا پنجم میلادی، در زمان شاهان کوشانی بعد از کنیشگاه تراشیده شده است، مجسمه ۳۸ متری نسبت به هیکل ۵۵ متری نا موزون تر و نا مناسبتر ساخته شده و این مسأله نشان میدهد که کار اول هیکل تراشان بوده است، در حالی که مجسمه ۵۵ متری که یک و نیم برابر مجسمه ۳۸ متری میباشد، با زیبای و تناسب اعضای تراشیده و این نشان میدهد که هیکل تراشان در زمان ساخت این مجسمه با دقت و تجربه بیشتری کار کرده اند .

کاظم یزدانی در اثر خویش بنام (پژوهش در تاریخ هزاره ها) در باره بت های بامیان می نویسد: خنگ بت مجسمه ۳۸ متری ای میباشد که در گذشته با رنگ آبی بوده و در حدود قرن ۴ یا ۵ میلادی ساخته شده است. در ابتدا این دو مجسمه بزرگ رو کشتی از طلا داشته اند، که احتمالاً بعد ها مسلمین روکش طلایی آنها را بیرون کشیده اند. در زمان هیوان تسنگ یک مجسمه عظیم خوابیده، نیز در بامیان بوده که امروز اثری از آن دیده نمی شود .

بهر حال بامیان بین سال های ۳ تا ۷ میلادی پر رونق بوده و هزاران راهب بودایی درمغاره های که در دل کوه کنده شده بودند به تعلیم دیانت بودا و عبادت و ریاضت مشغول بودند، مرکز بامیان سر راه کاروان تجارت ابریشم قرار داشت، و افغانستان را با شرق و غرب وصل میکرد. و روزگاری از مناطق متمدن آسیای مرکزی به حساب می آمد. اقوام قبل از اسلام که در بامیان زندگی میکردند بنام های: Bolite، ارستو فی، امباسته و یا امباشته، پرو کتی ویا پارسی یاد شده اند. در سال ۲۵۶ هـ یک معبد بودایی با میان از طرف یعقوب لیث صفاری ویران گردید، بت های آن به بغداد فرستاده شد، شهزادگان بامیان به قول یعقوبی در زمان مهدی عباسی مسلمان شدند و اسلام آوردند.

در طول تاریخ پر فراز و فرود این منطقه، بت های بودا از آسیب های دوران و زخم زمانداران تنگ دل مصوون باقی نمانده، هدف تفر چنگیز مغول، اورنگ زیب ، امیر دوست محمدخان و عبدالرحمان خان قرار گرفته، هرکدم به نوبه خود

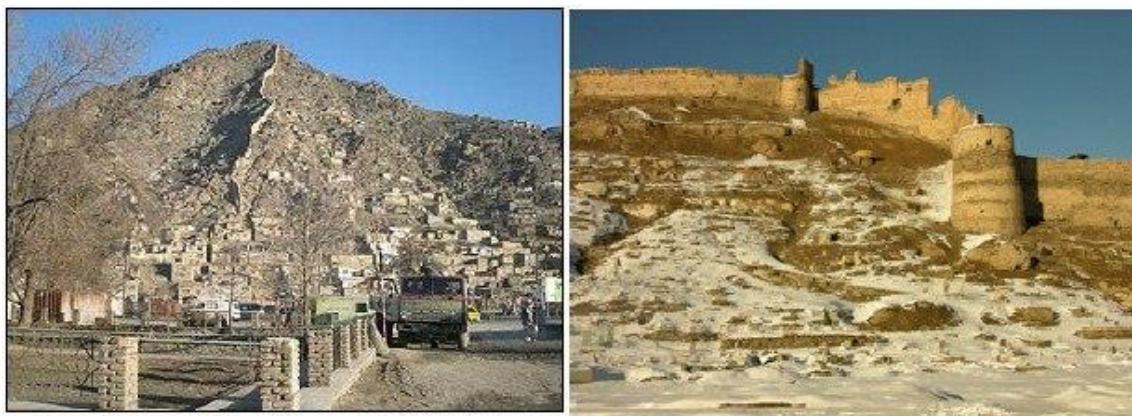
بر پیکر آن‌ها زخم زده، برای تخریب این آثار بی‌مانند تاریخی تلاش کردند، اما تیمور لنگ از کنار آن‌ها بی‌تفاوت گذشت. در جریان جنگ‌های داخلی آغاز دهه نود میلادی در حکمرانی تنظیمها، بت‌های بودا نیز از آسیب مصون باقی‌نماندند. بت بزرگ بامیان که بزرگ‌ترین تندیس در جهان ثبت گردیده بود ۵۳ متر ارتفاع داشت. ملا عمر سردسته طالبان در نهم ماه مارچ سال دوهزارویک امر نابودی دو تندیس بامیان را صادر کرد تا به بهای نابودی یک گنجینه تاریخی نزدیک به دوهزارساله در مرکز افغانستان، به مقابله با جامعه جهانی برآید.

نزدیک به چهارده سال بعد از این اقدام ویرانگر و علیرغم این امر که دره بامیان در فهرست میراث‌های فرهنگی و بین‌المللی یونسکو شامل شده است، این اداره به هیچ توافقی با دولت افغانستان بر سر بازسازی بت‌های بامیان دست نیافته است. چندی قبل، دفتر یونسکو در پاریس میزبان نهمین جلسه‌ای بود که در آن کارشناسان بین‌المللی برای بت‌های بامیان گردهم آمده بودند تا درباره پیشرفت امور بازسازی و گزینه‌های مربوط به آینده بت‌ها از جمله انتظارات دولت افغانستان در این زمینه، با هم گفتگو کنند.

فیلیپ مارکیس، عضو اداره تحقیقات باستانشناسی فرانسه در افغانستان می‌گوید در ده سال اخیر توقعات زیادی برای بازسازی در افغانستان وجود داشت اما واقعیت چیز دیگری است و به همین دلیل تعداد آنانی که از این وضع سرخورده هستند بیشتر از آنانی است که از اوضاع راضی هستند. دفتر یونسکو اما روی این مساله تاکید دارد که کارهای زیادی در زمینه بازسازی حوزه باستانی بامیان انجام یافته اما این بازسازی به تلاش‌های دقیقتری از جمله مواظبت و نگهداری از این حوزه نیاز دارد. اداره یونسکو در کابل می‌گوید حوزه‌های مورد نظر برنامه بازسازی، از ماین پاک شده و قطعات باقیمانده بت‌ها و بخش بزرگی از دره که این بت‌ها در آن موقعیت دارند با ستون‌های فلزی بدرزای پنج تا ده متر و مواد چسبی کیمیایی استحکام یافته‌اند. اقدام‌های انجام شده تا کنون بین سه تا چهار میلیون دالر هزینه داشته است.

با این حال اختلاف نظر‌ها روی چگونگی بازسازی بت‌ها ادامه دارد و در این میان هزاران قطعه سنگ بجا مانده از این بت‌ها در انبارها ذخیره شده‌اند. نزدیک به چهارده سال بعد از ویرانی بت‌های بودا در بامیان بدست رژیم طالبان، این بت‌ها، علیرغم بحث‌های درازمدت روی بازسازی آنها، هنوز دوباره سر از خاک بلند نکرده‌اند. گفته می‌شود ادامه جنگ در افغانستان و نبود یک توافق میان دولت این کشور و حامیان بین‌المللی آن برای بازسازی حوزه معروف و تاریخی بامیان، یکی از دلایل این امر بشمار میرود.

4- دیوارهای تاریخی و بالاحصار کابل



صائب در وصف شهر کابل

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش
خوشا وقتی که چشم از سوادش سرمه چین گردد
ز وصف لاله او رنگ بر روی سخن دارم
چه موزون است یا رب طاق ابروی پل مستان
خضر چون گوشه ای بگرفته است از دامن کوهش
اگر در رفعت برج فلک سایش نمی بیند چرا
حصار مار پیچش از دهه‌های گنج را ماند
نظرگاه تماشائی است در وی هر گذرگاهی
حساب مه جبینان لب بامش که میدانند؟
به صبح عید می خندد گل رخساره صبحش
تعالی الله از باغ جهان آرا و شه‌آرا
نماز صبح واجب می شود بر پاک دامانان
نمی گویم قماش برگ گل، لیک اینقدر دانم
درختانش چو سرو از برگ ریزی ایمن اند ایمن
خضر تیری به تاریکی فکند از چشمه حیوان
تکلف بر طرف، این قسم ملکی را به این زینت

کابل شهری تاریخی و بسیار کهن است که حوادث روزگار را بسیار دیده و چون بر چهارراه تجارتی شرق و شمال و

جنوب و غرب واقع شده، اهمیت تجارتی آن خیلی زیاد است. کابل از حیث قدمت با قدیمی‌ترین

شهرهای بلخ و بامیان همسری داشته و در کتاب ریگودا، نام «کیسبها» برای کابل استعمال شده. تجارت و شهرت

بازرگانی کابل در زمان‌های خیلی قدیم معروف است، چنانچه در اثنای حملات اسکندر نیز موقعیت مهم تجارتی خود را

داشته و راه‌های تجارتی از هر طرف به آن وصل است. در آثار مورخان عهد اسکندر و در جغرافیای بطلمیوس از آن به

نام «قاپوره» و «اورتوسپاته» یاد شده. کتاب حدود العالم است که کابل شهرکیست و او را حصارست محکم و معروف به

استواری و اندروی مسلمانان و هندوان و اندروی بتخانه‌ها ست.

در ادبیات پهلوی، نام این شهر «کابل» قید شده است، که نزدیک به تلفظ امروزی آن است. نام این شهر را «کابول» و

«کاول» و «کاول» نیز گفته‌اند. همچنان بعضی مورخین یونان آن را «کابورا» و «کارورا» نیز گفته‌اند. دیوارهای

کابل که امروز نیز بقایای آن به سر کوه‌های شیردروازه و آسمایی دیده می‌شود از طرف شاهان کابل بنا شده بود تا در

برابر هجوم‌های بزرگ بتوانند مقاومت کنند.

شاهان کابل یا رتیب‌ل شاهان بازمانده گان کوشانی‌ها و یفتلی‌ها بودند. مذهب ایشان بودایی بود. آنها با توجه به ضرورت

دفاعی دیوارهای مستحکمی را بنا نهادند. تا جلو تجاور مهاجمین را بگیرند.

امروز اگر از کابل تاریخی یاد میشود، دریای کابل با نام‌های تاریخی آن همینطور دیوارها و کوه‌های آسمایی و شیر

دروازه تداعی میابند. در سده های بعدی، با رواج یابی دین اسلام، در حالیکه مدنیت های پیشینه و مذاهب آنها تا اندازه زیادی از میان برداشته شدند، دیوارها نیز بدلیل نبود هیچ نیاز ارزشگذاری مورد لطف و توجهی نبودند. علایق بابر با انگیزه عمرانی درکابل، میتواند حد اقل چشم بینندگان را به سوی دیوارها نیز برساند. زیرا بیشترین آبادی های بابریه ویژه باغ بابر یا همان جایی که مدفن او نیز است، در کرانه کوه ها است.

احمد شاه درانی دومین نفری است که هدایت داد تا دیوارها و دروازه های کابل بازسازی و نگهداری شود و یکی از سران سپاه سردار جهان خان پولزایی توظیف گردید تا این کار را سرپرستی نماید. بعداً تیمورشاه به کابل آمد دیوارها و دروازه های کابل و بالاحصار رونق گرفت و مورد توجه قرار گرفت. اما بعداً جنگ های داخلی و هجوم بیگانگان یکی بعدی دیگری نه تنها بالاحصار و دیوارها فراموش شد بلکه مردم ما چنان بیرحمانه به در دیوار آثار باستانی تاختند که بخشی بزرگی این دیوار در کوه های آسه ماهی و شیردروازه در حال نابودی است.

این دیوارها را دروازه های همراهی مینمود چون - دروازه چرمگران در سمت مشرقی بالاحصار که بعدها به نام دروازه شاه شهید شهرت یافت. در سمت غربی بالاحصار دروازه نقارخانه وجود داشت که از آن نقاره یا دهل در اوقات معینه نواخته می شد. و دروازه دیگری که آنهم در سمت شرقی بالاحصار بود به نام دروازه کاشی بود، دروازه چوبی که کوچکتر بود، به سوی شیردروازه موقعیت داشت. دروازه دیگر به طرف گذرگاه بود که به همان نام شهرت داشت و دروازه قندهار که در ساحه دهمزنگ موقعیت داشت.

در حالیکه دیوارها و نام های شیردروازه و آسمایی، یاد آور تاریخ و فرهنگ پیشینه سرزمینی است که پیشینه تاریخی باشندگان بعدی را تشکیل داده است. ازین رو نیز باید با احترام بدانها نگریده شود.



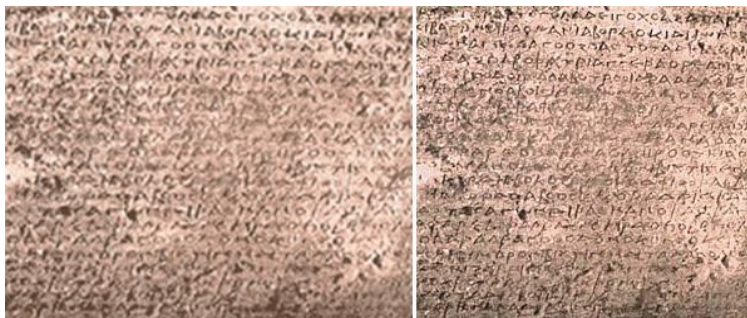
بالاحصار کابل یکی از قلعه های مستحکم بوده که در گذشته عظمت و شکوه آن از مقام و موقعیت سوق الجیشی خاصی برخوردار بود. بالاحصارها معمولاً بخاطر دفاع از شهرها ساخته می شود و نقطه دفاعی نظامی شهر محسوب می گردد. گفته می شود، بالاحصار کابل در زمان حکمرانی یفتلی ها آباد گردیده است. به قول مورخین و باستان شناسان در بالاحصار کابل معابد بودایی، مسجد و کلیسایی وجود داشته و این قلعه مستحکم بارها تخریب و دوباره ترمیم گردیده است. انگلیس ها هم زمانی از بالاحصار کابل حمله را شروع نموده و در آنجا به شکست هم مواجه شده اند.

کول حشمت خان : کول حشمت خان که در قسمت جنوب غربی شهر کابل در دامنه کوه شیر دروازه و بالاحصار موقعیت داشت، منظره زیبایی را تشکیل داده بود و از قدامت تاریخی برخوردار می باشد. این کول در طول سال ها شکارگاه شاهان و حکمرایان ملی و محلی نیز بوده است. گفته می شود، کول حشمت خان آب ایستاده یی بود که در آن انواع پرند گان، بخصوص مرغابیان زیاد دیده می شد و زمانی این کول بحدی آب داشت که بابر یکی از شاهان سابق افغانستان با کشتی خود را به کول می رساند.

همچنان موجودیت کول حشمت خان بالای آب و هوای منطقه نیز تاثیرات مفید داشت و از نگاه داشتن یک فضای معطر و پرند های مرغوب آن همواره تعداد سیاحین داخلی و خارجی برای تماشای کول حشمت خان می آمدند ولی نظر به عوامل و نا به سامانی های چند دهه کول حشمت خان به خشکی گرائیده است و عده یی مردم هم از نی زار های این کول در ساختن خانه های شان بکار بردند و یا نی های آن را به فروش رساندند.

قلعه بالاحصار کابل در حدود سه قرن (از قرن دوم تا پنجم مسیحی) آبادی روی پشته بالاحصار به شکل اثر مذهبی ساخته شده که نظر به شواهد نقاط مجاور می توان آن را نیایشگاه بودائی خواند که احتمالاً بعید نیست که شالوده اولین قلعه جنگی در همین زمان بدست یکی از شاهان هپتالی (هون) بوده باشد. تیمور شاه که پایتخت افغانستان را از قندهار به کابل انتقال داد و در بالاحصار کابل جاگزین شدند. تا عصر سلطنت امیر عبدالرحمن خان پایتخت در همانجا بود.

5- سنگ نبشته رباطک



کشف سنگ نبشته رباطک به چندین پرسش دیرینه در زمینه مطالعات کوشانی، پاسخ داد. به موجب این کتیبه دانسته می شود که کوشانیان زبان خود را به نام «زبان آریایی» می شناخته اند و آن نیای زبان پارسی یا دری است که گویا «دری» گونه تغییر یافته تلفظ واژه «آریئو» باشد.

نامبرداری از ایزدان بزرگ و کهن آریایی و جز آن در متن سنگ نبشته و آرزوی خوشنودی آنان، نشان دهنده مدارای دینی کوشانیان و احترام و پاسداشت آنان در برابر همگی دین ها مناطق همسایه آریانا است. همزیستی و تجمیع ایزدان و دوری از تبلیغ و تأیید منحصرانه یک دین خاص، نشانگر تنوع دینی و فرهنگی، و شاخصی برای درک قدرت و توانایی های یک جامعه بالنده و کمال فرهنگی آن است. فرمان نامه کنیشکه در رباطک، این بحث دیرینه در باره خاستگاه قومیتی و فرهنگی، و باورداشت های کوشانیان و «یوئجی» ها را پایان داد. امروز می دانیم که کوشانیان هیچگونه پیوستگی و وابستگی با قبیله های بادیه نشین آلتایی آسیای میانه شرقی نداشته و دارند تبار، فرهنگ، دین و زبان آریایی بوده اند. هیچکس نمی دانست که دهقانان قریه یی «کافر قلعه» در «رباطک»، سنگ نبشته ای در بازمانده های شهر کهن کوشانیان یافته اند که بزودی پرده از بسیاری ناگفته ها و نادانسته ها در زمینه تاریخ فرهنگ و زبان آریایی بر خواهد داشت. رباطک، نام شهر

کوچکی است که در شرق ولایت سمنگان و شمال باختری ولایت بغلان و در میانه راه پلخمیری به سمنگان واقع است. این شهر در فاصله چهل کیلومتری شمال باختری محوطه باستانی «سرخ کتل» جای دارد. رباطک و سرخ کتل، هر دو از بازمانده‌های شهرهای بزرگ کوشانیان هستند که آثار هنری فراوانی از دوره کوشانی در آنجا یافت شده است. بررسی و خوانش سنگ‌نبشته رباطک برای نخستین بار توسط نیکلاس سیمز و ویلیامز Sims-Williams Nicholas باستان‌شناس و متخصص زبان‌های سغدی و باختری در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن انجام شد. در تاجیکستان نیز پژوهش‌های متعددی بر روی این کتیبه انجام شده است که از جمله می‌توان به مقاله ارزنده استاد یوسف یعقوبوف بنام «کشفیات مهم در کوشان‌شناسی» (به تاجیکی) اشاره کرد منتشر شده است. همچنین امامعلی رحمانوف نیز در جلد دوم کتاب «تاجیکان در آینه تاریخ» به معرفی مختصر و مفید سنگ‌نبشته رباطک پرداخته و بدرستی از خاستگاه و زبان آریایی کوشانیان یاد کرده است. کتیبه رباطک به موزیم ملی در کابل منتقل شد و شنیده‌های این نگارنده حاکی از آنست که این سنگ‌نبشته ارزشمند و بی‌همتا در زمان تسلط حکومت طالبان بر افغانستان به همراه تعدادی از آثار دیگر موزه به یک مجموعه‌دار خصوصی به نام نصیراله بابر فروخته شده است و از وضعیت فعلی آن اطلاع دقیقی در دست نیست.

کتیبه رباطک، سنگ نوشته‌ی است که حدود نود سانتیمتر طول، شصت سانتیمتر عرض و چهل سانتیمتر ضخامت دارد. بر یک سوی این سطح سنگی، نوشته‌ای به زبان و خط باختری (خطی بر اساس الفبای یونانی) در بیست و سه سطر که بخش‌هایی از آن به مرور زمان دچار فرسایش و تخریب شده است. هر سطر کتیبه در حدود پنجاه حرف و در مجموع قریب هزار و دوصد حرف دارد.

این کتیبه به فرمان «کنیشکه» پادشاه بزرگ و مشهور کوشانی در سده نخست میلادی و در نخستین سال پادشاهی او نویسانده شده است. از زمان دقیق آغاز پادشاهی کنیشکه اطلاعی در دست نیست و بحث و بررسی‌ها پیرامون آن همچنان ادامه دارد. این فرمان، کهن‌ترین کتیبه کوشانیان دانسته می‌شود که تاکنون بدست آمده است. متن زیر، گزارشی از بخش‌های سالم باقیمانده فرمان‌نامه رباطک است که کوشش شده تا ترتیب واژگان- تا جای ممکن- همانند متن اصلی باشد:

«کنیشکه کوشانی، رهایی‌بخش بزرگ، نیکوکار، فرمانروای دادگر، شایسته نیایش یزدان، که فرا دست آورد پادشاهی را بخواست نَه و بخواست همه دیگر ایزدان. که بی‌اغاید نخستین سال را به خشنودی خدایان. او صادر می‌کند یک فرمان به یونانی و سپس بیان می‌دارد به زبان آریایی. . . . «سَکَنَه»، «گَنوسانِبی»، «پاتالی‌پوترا»، «چامپا» . . . پادشاه کنیشکه به «شافر نوکونزوک/ ناقنراق» فرمان می‌دهد نیایشگاه بزرگی بنام ایزدان در سرزمین آریانا برای ایزدان بسازد و در آن تندیس‌های ایزدانو «مَه» در برترین جا، خدای «آرموز» آفریننده خوشی‌ها، «آردوخش»، «سروش‌رد»، «نرسه»، «مهر»، «مَه‌شان» و «وینک» تراشیده و گذاشته شوند. همچنین فرمان می‌دهد که تندیس این شاهان را بسازند و در نیایشگاه بگذارند: «شاه کوجولَه گدفیز»، پدر پدر بزرگ، «شاه ویمَه تکتو» پدر بزرگ، «شاه ویمَه گدفیز»، پدر و خود «کنیشکه» . . . باشد تا آن ایزدان، یاری‌رسان شاه شاهان کنیشکه باشند.»

بررسی متن سنگ‌نبشته رباطک و آگاهی‌های نویافته از آن در زمینه زبان آریایی

همین مقدار اندک از بخش‌های خوانده و ترجمه‌شده فرمان‌نامه کنیشکه در رباطک، توانسته است آگاهی‌های مهمی در اختیار پژوهشگران بگذارد و به بسیاری از مباحث پیچیده و حل‌نشده در مطالعات کوشان‌شناسی خاتمه بخشد:

- از هنگام کشف سنگ‌نبشته مشهور «سرخ کتل» در سال نوزده پنجاه و هفت میلادی، تا زمان کشف سنگ‌نبشته رباطک که به همان زبان نوشته شده است؛ مسئله نام اصلی این زبان به بحث‌های بی‌پایانی در میان دانشمندان منجر شده بود. برخی این زبان را با نام‌های «کوشانی» یا «بلخی» معرفی می‌نمودند. در سفرنامه‌های مسافران چینی سده‌های گذشته از آن با نام زبان «تخاری» یاد شده بود و استاد والتر هنینگ، نام زبان «باختری» را برای آن پیشنهاد کرده بود که مورد قبول و توجه بسیاری واقع شد. کشف این سنگ‌نبشته به مسئله نام واقعی زبان باختری پایان داد و به صراحت از آن با نام «زبان آریایی» یاد شده است. این واژه در متن اصلی بگونه «آریئو» aryao آمده است. مصوت پایانی این واژه، حرف کوتاه «ا» است که در زبان باختری (که اکنون می‌توانیم آنرا زبان آریایی عصر کوشانی بنامیم) معادل با کارکرد کسره اضافه پایانی (یای نسبت) در زبان فارسی است. محل واژه مهم «آریئو» در سطر چهارم این سنگ‌نبشته است.

- اکنون این مسئله نیز روشن شده است که زبان رسمی و دولرداری کوشانیان، همانا زبان آریایی بوده که از اشاراتی که بصورت منفصل در بخش‌های آسیب‌دیده کتیبه به آن رفته است؛ هویدا می‌شود. کنیشکه، توانسته است پس از سده‌های متمادی که از رواج زبان یونانی بعنوان زبان رسمی حکومتی می‌گذشت؛ با فرمانی نافذ، حکم به رسمیت زبان اصلی مردم در دستگاه اداری دهد. از آن پس، تمامی اسناد و مکتوبات دولتی و سکه‌ها به همین زبان به نگارش در می‌آیند.

- نیکلاس سیمز ویلیامز و همچنین دکتر مهدی، استاد پوهنتون کابل بر اساس شواهدی از همین سنگ‌نبشته و نام‌های چهارگانه شهرهایی که در بخش‌های تخریب‌شده متن به آنها اشاره رفته و در نواحی شمال هندوستان و پنجاب واقع بوده‌اند، بر چنین عقیده‌ای هستند که این زبان، در سده‌های نخستین میلادی در گستره وسیعی از آناتولی و در کرانه فرات تا آریانا و آسیای میانه و هند و پنجاب مفهوم بوده و بدان گفتگو می‌کرده‌اند.

- از آنجا که ساختار و واژگان سنگ‌نبشته رباطک نزدیک به زبان فارسی است و حتی پس از عصر کوشانیان تا سده‌ها سال زبان رسمی هیتالیان بوده است؛ به نظر می‌آید که این زبان نیای اصلی زبان فارسی کنونی که زبان «دری» نیز نامیده می‌شود، باشد. همچنین به نظر می‌آید که واژه «دری» که تاکنون معانی گوناگونی مانند «درباری» و غیره برای آن پیشنهاد داده‌اند و تاکنون معناگذاری آن به نتیجه قاطعی نرسیده است؛ گونه‌ای تغییر آوا داده از واژه «آریئو» (آریایی) باشد.

زبانی که به نام فارسی یا دری می‌شناسیم بهیچ عنوان چنین نیست که در اصل متعلق به اهالی ناحیه یا فارس (ایران) باشد؛ بلکه این زبان دری از آریانا به یادگار مانده است. بررسی متن سنگ‌نبشته رباطک و آگاهی‌های نویافته از آن در پرسش‌های کوشان‌شناسی تا پیش از پیدایش سنگ‌نبشته رباطک چنین پنداشته می‌شد که کوشانیان به تمامی ایزدان و دین‌های آریایی پشت کرده و تنها به گسترش دین بودایی همت می‌گماشته‌اند. اما نامبرداری از خدایان یا ایزدان بزرگ و کهن آریایی و جز آن در متن سنگ‌نبشته و آرزوی خوشنودی آنان در دوره بزرگترین پادشاه کوشانی یعنی کنیشکه، نشان‌دهنده اینست که کوشانیان علاوه بر پذیرش و گسترش دین بودایی، دیگر دین‌ها و ایزدان آریایی را نیز گرامی می‌داشته‌اند. این نکته علاوه بر این، نشان‌دهنده مدارای دینی کوشانیان و احترام و پاسداشت آنان در برابر همگی دین‌باوران است. همزیستی و تجمیع ایزدان و دوری از تبلیغ و تأیید منحصرانه دینی خاص، نشانگر تنوع دینی و فرهنگی،

و شاخصی برای درک قدرت و توانایی‌های یک جامعه بالنده و کمال فرهنگی آن است. شاخصه‌های ارزنده‌ای که به هنگام فشارها و سختگیری‌های موبدان و دین‌سازان حکومتی دوره ساسانی با آسیب‌های دردناک فراوانی روبرو شد. برخی ایزدانی که در این سنگ‌نبشته از آنان یاد می‌شود و آشکارا شناخته‌شده هستند (تا آنجا که خوانده شده) عبارتند از: «نَنَه» (آنَهیته/ ناهید)، «مه» (ماه)، «سروشرد» (سروش)، «مهر» (میترا) و «آرموز» (اهورامزدا) که توصیف آن به «آفریننده خوشی‌ها» در این کتیبه، شباهت فراوانی به سنگ‌نبشته‌های هخامنشی دارد که از اهورامزدا با توصیف «هیَه شی‌یاتیتم آدا مرتیه هیا» (که برای مردم شادی آفرید) یاد شده است.

گروهی دیگر از ایزدان، کمتر شناخته‌شده هستند. اینان عبارتند از: «آردوخش» (ورخشا) ایزدبانوی نگاهبان رود و خش (یکی از پر آب‌ترین و خروشان‌ترین رودهای سرزمین آریانا که حال در تاجیکستان است)؛ و سه نام‌ایزد دیگر یعنی «نرسه»، «مَه‌شان» و «وینک» (ویوانا/ واپو؟) با بی‌گمانی شناخته نشدند.

در متن کتیبه به نام چند ایزد دیگر که خاستگاهی در یونان و مصر دارند، نیز اشاره شده است. از سنگ‌نبشته رباطک چنین بر می‌آید که مردمان آریانا در آن زمان همچنان علاقه‌مندی خود به ساختن تندیس‌هایی نمادین از ایزدان را به شیوه دیرینه نیاکان خود حفظ کرده بوده‌اند. پرسش مهم دیگری که سنگ‌نبشته رباطک به آن پاسخ داده، عبارت است از تبارنامه کنیشکه که تاکنون محل بحث و گمان‌های فراوانی بود. در اینجا کنیشکه با نامبردن از پدر، پدر بزرگ و پدر پدربزرگ خود، پیچیدگی‌های حل نشده پیرامون پدران و شاهان پیش از خود را آشکار می‌سازد و راه بررسی نام‌ها و تسلسل پادشاهان دیگر را هموارتر می‌سازد. همچنین آگاهی از تلفظ دقیق نام‌های کوشانی، یکی دیگر از کاربردهای سنگ‌نبشته رباطک است. فرمان‌نامه ارزنده کنیشکه در رباطک، همچنین این بحث دیرینه در باره خاستگاه قومیتی و فرهنگی، و باورداشت‌های کوشانیان و «یوئجی»‌ها را پایان داد. امروزه می‌دانیم که کوشانیان هیچگونه پیوستگی و وابستگی با قبیله‌های بادیه‌نشین آلتایی آسیای میانه شرقی نداشته‌و دارند تبار، فرهنگ، دین و زبان آریایی بوده‌اند.

سنگ نفیس هفت قلم



اما تا جائیکه هنرهای نفیس و ظریف در روزگار و دوران پردرخش سلاطین و زمامداران دانش پرور و هنر شناس تیموریان هرات به ترقی و کمال خود رسید و بزرگان هنرمند جهان شمول چون استاد کمال الدین بهزاد، استاد میرک، استاد زین الدین و استاد شمس الدین هروی و ده ها استاد چیره دست دیگر، در فنون نقاشی و رسامی و سنگ تراشی، خطاطی و معماری، شهره آفاق شدند که لوح زیبایی سنگ هفت قلم یکی از شاهکارهای فرزندان هنرمند اصیل این سرزمین به شمار می‌رود. براساس تحقیقات و تحریر مولوی عنبری یکی از دانشمندان هرات باستان و قول مؤرخان نامدار هرات باستان سنگ هفت قلم که هفت مرتبه، قلم استاد هنر بالای آن کار نموده و خطوط و نقوش بسیار زیبا در آن خطاطی و نقاشی گردیده تا اکنون در سراپرده اقلیم هنر وضعت، حجله نشین هنر حجاری است، و از جمله شاهکارهای وضعت

حجاری و سنگ تراشی عصر پردرخشش فرهنگ و ثقافت تیموریان هرات باستان شمار میرود. این نو عروس ظریف و نفیس بی نظیر هنر، به قلم کاری و کلک توانایی استادان چیره دست و هنرآفرین قرن نهم، استاد شمس الدین هروی هفت قلم آرایش یافت هرگاه به نقوش و گلبرکهائی بسیار نغز و مقبول این اعجوبه هنر و هنرمندی دقیق بنگیرد شکوه و عظمتی از ظرافت و چیره دستی و هنر آفرینی را در آن بوضوح مشاهده میکنید.

در پرتوین همه مظاهر عالی هنری بایسته و شائسته آن بود تا آنرا نوعروس هفت قلم بنامند و از عجائبات هنر عالمش بشمارند. در مورد وجه تسمیه این سنگ زیبا به هفت قلم، عده از مؤرخین کشور مانند معین الدین زمچی اسفزاری و خواند شاه را عقیده به آن است که درگذشته ها آرایشگران عروسان را هنگام عروسی و زفاف به هفت قلم آرایش می آراستند و برزیبائی آنان میافزودند. چون استاد توانای سنگ تراشی یعنی استاد شمس الدین هروی که قلم منیع و صنعت سحرآفرین داشت، بالای این سنگ هفت قلم، هفت مرتبه کار نمود. یعنی از کوهش کند، مسطحش ساخت صیقل و پردازش داد، گلبرک و نقوش را با اشکال هنری کنده کاری کرد و سطوح اضلاعش را نقش پذیر گردانید بنابر آن چون عروسی هفت قلمش خواندند و بر اوج برین جوله تاریخش نشانند. بعبارت دیگر وازین جهت این سنگ را هفت قلم می گویند که استاد شمس الدین سنگتراش، هفت بار یا هفت نوبت بالای آن کار کرده است. بدین ترتیب که در قلم اول آنرا بصورت صندوق در آورده و بقلم دوم آنرا صاف کاری کرده و به قلم سوم داخل آنرا خالی نموده و بقلم چهارم و پنجم و ششم آنرا نقاشی و به قلم هفت آنرا تحریر زده و پرداز نموده است. این سنگ به نقوش زیبا رسلی به همان سبک نقاشی عصر تیموریان کار شده و نقوش زیبای آن طبقه به طبقه بالای هم حکاکی و پرداز و تحریر یافته است سبب آفرینش این سنگ را که افتخار فرهنگ و هنر هرات نامیده میشود، هراتیان تاریخ آفرین چنین گفته اند که: سلطان دانش پرور و هنردوست تیموری حسین میرزا را داعیه آن پیدا شد تا پیش از وفات لوحی از سنگ بر مزارش تهیه و ظاهر عالی هنر را در ساختار آن متجلی سازند، قرعه بنام استاد شمس الدین هروی هنر آفرین چیره دست آمد، هفت سال تمام را در برگرفت و جهان زیبای هنر والا و ارزنده باستان هرات را افتخاری جاویدان و ابدی بخشید

اتفاقاً هنگام تمام شدن این لوح سنگ زیبا، فرزند جوان سلطان حسین میرزا بنام غریب میرزا وفات نمود و سلطان را دعیه بر آن شد تا این لوح را بر مزار فرزندش نهند، استاد توانای سنگ تراش که لوح را با اخلاص تمام جهت تربت مزار سلطان ساخته بود ابراز داشت که من آن را خاصه برای مرقد سلطان ساخته ام آن پادشاه هنر پرور گفت: برای آرامگاه من لوح سنگ دیگری آماده کن، استاد سنگتراش اظهار نمود که هفت سال وقت باید تا این چنین لوحی تهیه دید، سلطان به خنده گفت: خوب است من هم به مردن شتاب ندارم و اکنون این لوح سنگ نفیس و زیبا بر سر مزار غریب میرزا فرزند آن سلطان تیموری در جوار مزار فایض الا نوار عارف بزرگ هرات شیخ الا سلام خواجه عبدالله انصاری (رح) در دامنه گذرگاه قرار دارد. شهرت هنری این اثر گرانبها هرات باستان، جهان گردون و هنرشناسان جهان را بیدار این پدیده بزرگ هنری می کشاند، سال و ماه و هفته یی نیست که هنرمندان و هنرشناسان از دور و دیارهای دورجهان ازین سنگ عجیب و نفیس بی مانند هنری دیدار نداشته باشند مولوی عبیری در نوشته اش به یک خاطره خود در سال سیزده چهل و پنج اشاره میکنند که: در آن آن موقع یکی از دانشمندان و باستان شناس کشور کانادا که غرض تحقیقات آثار باستانی هرات آمده بود، وقتی این سنگ نفیس را دید و آنرا مشاهده کرد انگشت حیرت به دندان گرفته گی گفت: این پدیده هزی مختصر به فرد است و باور نمیتوان کرد که این اثر نفیس ساخته و پرداخته هنردست باشد، بلکه در واقع شاهکار هنری است سحر

آمیز و اعجاب انگیز و جای آن دارد تا در قطار عجائبات جهان قرار گیرد تا در عصر تکنولوژی و تسخیر فضا طیف وسیع ارزش هنرو هنرمندان شرق کهن را معرف باشد .

سنگ هفت قلم به مثابه پدیده هنری، هنر حجاری دوران تیموریان هرات بیانی از تمامندی هنر و ادب تاریخ کهن خطه باستان هرات دارد، توانائی های هنرمندان چیره دست و فرهنگ دوست آن ساحه را نیز به تعریف میگیرد و از هرات باستان به حیث مهد فرهنگ و غنامندی هنر و هنرمندان گواهی میدهد. اما دریغ و افسوس که سیاه دلان تاریک دل، نه تنها هستی و دارائی این شهر را به یغما بردند بلکه آثار و آبدات تاریخی و داشته های فرهنگی این خطه را نیز صدمه زدند و به خرابه تبدیل کردند، گرچه یقین داریم که مردم فرهنگ دوست این خطه به کمک هنر دوستان کشور و جهان در اعمار مجدد آن همت می گمارند، اما سالها کاراست تا آن همه ویرانی ها اعمار و بازسازی گردد.

6- مسجد عید گاه کابل



ملت عزیز من!

((من این لباس سربازی را از تن بیرون نمیکنم تا که لباس استقلال را برای مادروطن تهیه نسازم. من این شمشیر را در غلاف نمیکنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیائید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم! من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشور ما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیروی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.)) این گفتار شاه امان الله است که در مسجد عیدگاه کابل ایراد نموده بود.))

مسجد عیدگاه میان باغ علیمردان و چمن حضوری در شهر کابل قرار دارد. هر رهگذری که از پُل محمودخان به طرف چمن حضوری بگذرد، به سمت راست مسجد بزرگ با منارها و گنبد های متعدد را مشاهده می کند. این مسجد بزرگ که در احاطه بیست جریب زمین اعمار گردیده و گنجایش هزاران نمازگذار را دارد، مسجد عیدگاه کابل میباشد.

عمارت این مسجد که به صورت طولانی از شمال به طرف جنوب امتداد دارد با خشت پخته، چونه و آهن به طرز معماری قدیم به صورت یک طبقه آباد و در گذشته در احاطه ان درختان توت، بید، چنار و غیره غرس گردیده بود. به طرف راست نیمه گنبدی وسطی این مسجد کتیبه موجود است که تاریخ اعمار مسجد را در سال ۱۳۱۵ هـ. ق و به فرمان امیر عبدالرحمن توضیح میدهد. جالب است بدانیم که امیر عبدالرحمن بعد از ادای اولین نماز عید در همین مسجد

لقب (ضیا الملت و دین) را حاصل نمود. بر علاوه گنبد وسطی این مسجد به دو جناح شمالی و جنوبی آن دو دالان طویل وجود دارد که در هر دالان آن ۳۸ گنبد دارای رواق های منقش مرغوب اعمار شده میباشد. در دو کنار نهایی مسجد دو گنبد بلند آهنی برای زینه های که به بام منتهی میشود اعمار شده است که تعداد گنبد ها با دو گنبد بزرگ وسطی به ۸۰ گنبد میرسد. گنبد وسطی که نظر به دیگر گنبد ها بزرگ و مرتفع است با معماری و گچ بری های مخصوص همان عصر و زمان اعمار و در وسط آن یک زنجیر بزرگ آهنی برای چراغ مسجد آویزان است. در قسمت مدخل مسجد نیمه گنبد بزرگی دیگری نیز اعمار گردیده که در قشنگی کم از گنبد داخلی نیست و دو مینار بزرگ به دو کنار آن که نظر به مینار های دیگر بزرگتر است آباد شده و منظره سمبول مسکوکات دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان را دارد.

منبر گنبد داخل از سنگ مرمر شبکه کاری و با برش های مناسب مزین گردیده است. بر علاوه یک منبر سنگ مرمر دارای نقش های شبکه کاری شده در داخل نیمه گنبد وسط نیز گذاشته شده است.

میرزا غلام حیدر خان مدرس که یکی از نویسندگان دوره امیر حبیب الله و سابقه داران معارف میباشد درباره مسجد عیدگاه چنین میگوید " منابر مسجد عیدگاه از نقطه نظر تاریخی اهمیت خاصی دارد. زیرا بر علاوه خطبه های عید ها و بیانیه علمای کرام، خطابه های بزرگ دولتی نیز از بالای آنها به سمع ملت افغان رسانیده شده است. مثلاً جنگ با انگلیس از منبر سنگی همین مسجد اعلام گردید. علاوه جرگه های قومی و فیصله های عمومی نیز در همین مسجد صورت می گرفت. در زمان سلطنت امیر حبیب الله بر علاوه نماز عیدین اکثراً در شب های ماه مبارک رمضان که آن وقت در موسم گرما تصادف می کرد ختم های هشت شبه قرآن کریم و نماز تراویح به امامت قاری علیجان صورت می گرفت. اراکین ملکی و نظامی و اهالی شهر کابل در این ختم ها حصه می گرفتند. در تمام شب های مذکور در حوالی مسجد یک تعداد دکانداران و سماوراچی ها، میوه فروشان و کبابی ها دکان های موقتی از چوب و بوریا اعمار و رفع ضروریات مراجعین و نماز گذاران را الی حلول سحر می نمودند و مردم بعد از اكمال تراویح به تفریحات شبانه خود تا سحر دوام می دادند. در آخرین شب ختم قرآن کریم در حالی که جمیعت مسجد از اطراف کابل نیز اضافه می شد بر علاوه توزیع یک مقدار زیاد نُقل و شیرینی به تمام اشتراک کننده ها برای قاری سامع و یک تعداد علما خلعت های شاهی نیز اعطا می شد. در روز های اول عید فطر و عید قربان بر علاوه اهالی کابل از شش گروهی و حتی ولایات دیگر برای ادای نماز عید در مسجد عیدگاه کابل جمع می شدند. برای فرش داخل مسجد فرش های تمام مساجد کابل جمع شده و یک تعداد تجیر های بزرگ در پیش روی مسجد به قسم سایه بان گرفته می شد. بر علاوه تمام مسجد با بیرق های افغانستان و تزئینات وقت مزین می گردید. همچنان گارد شاهی با موزیک های خود از شاه و اراکین عسکری پذیرایی می کرد. منبر های چوبی در هر حصه گذاشته میشد تا علما کرام بالای آن خطابه های دینی و ارکان نماز عید را تبلیغ نمایند. در آن زمان طرف شمال مسجد را دریا و طرف جنوب آن را میدان بزرگ زابر آب های داخلی شهر کابل که دارای یک تعداد درختان بید و چنار بود و سمت غرب مسجد را باغ علمیردان و سمت شرق آن را جوی پل مستان احاطه کرده بود که نماز گذاران وضو و آبدست خود را در آن جوی می گرفتند. در آن هنگام احاطه مسجد سابق از کناره چوبی و سیخ گول ساخته شده بود که با گذشت ایام پوسیده گردیده بود. اما در زمان محمد نادر خان مسجد دوباره با خشت پخته، گچ و سنگ های تراشیده با رواقهای کوچک مزین و داخل مسجد نیز سندله گردید".

این مسجد دارای سه دروازه بزرگ متصل هم به طرف شمال و جنوب می باشد که این دروازه ها دارای گنبد های کوچک و منار های کوچک بوده و به طرز مرغوبی آباد شده اند. همچنان بالای تمام منار ها و گنبد وسطی آن قبه ها و بیرق های فلزی قرار دارد که به زیبایی این بنای بزرگ افزوده است.

این مسجد در سال ۱۳۱۱ ه.ق. ۱۸۶۹ م به هدایت امیر شیرعلی خان بنا نهاده شده و کار تعمیر آن در سال ۱۳۱۵ ه.ق. ۱۸۷۳ م پایان یافت. و به نام مسجد چمن شهرت یافت.

ولی بعدها نظر به وفور نمازگزاران حوالی کابل، که گنجایش پذیرش نمازگزاران رانداشت در سال ۱۸۸۶ میلادی در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن، مسجد چمن، به صیغهء مساجد بخارا، که ساحه خیلی وسیع تری را احتوا میکرد، به صورت اساسی تر ساخته شد و نام آن را مسجد عیدگاه نهادند.

در این مسجد طبق سنت پیشینه نماز های پنجگانه و ختم های قران پاک در شبهای ماه مبارک رمضان و تراویح ادا میشد ولی نماز عیدین به طنطنه و شکوه بیشتر انجام میپذیرفت.

زیرا امیر و شهزاده ها به شمول اهل دربار و کارمندان عالیرتبه دولتی در مسجد حاضر میشدند و جمع غفیری از نمازگزاران شهر کابل و نواحی شش گروهی آن برای ادای نماز جمع میشدند و این تعداد به قدری زیاد بود که حتی در صحن چمن نیز به نماز میپرداختند. و همینکه نماز عید به پایان میرسید؛ بیست و یک توپ فیر میشد که این فیرها علامهء آغاز عید بود و مردم بایک دیگر مصافحه میکردند و عید رابه یک دیگر تبریک میگفتند.

در دیوار مسجد کتیبه سنگی وجود دارد که در آن تمام خصوصیات درج است. درین مسجد غیر از ادای نماز اجتماعات و جرگه های رسمی نیز برگزار میشد مثلاً جنگ با بریتانیا جهت استرداد استقلال افغانستان از منبر سنگی همین مسجد اعلان شد. و دیگر جرگه های قومی و فیصله های عمومی در همین مسجد صورت میگرفت.

اما یکی دیگری از این جفاکاری ها بر آبدات تاریخی کابل؛ تخریب دیوار ها و دروازه خشتی مسجد عید گاه کابل است که ظاهراً بخاطر مدرنیزه کردن شهر کابل- خلاف موازین حفظ آبدات تاریخی- در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی صورت گرفت. در این جا باز هم مسألهء سیاسی امنیت شخص رئیس جمهور وقت و دیگر اراکین دولتی وقت مطرح بود که به منظور تماشای رسم و گذشت عسکری در پته زینه ها و تراس های کانکریتی مقابل مسجد عید گاه کابل در روز های جشن استقلال کشور و تجلیل از آن روز قرار میگرفتند.

خطر فیر راکت و مرمی از عقب دیوار های مسجد مذکور؛ مقامات امنیتی را بر آن داشت تا با وجود ممانعت ها و مخالفت های شدید و مصرانهء مرکز باستانشناسی اکادمی علوم افغانستان؛ دیوار ها و دروازه خشتی مسجد را از میان بردارند و بجای آن پنجره های سیمی نا موزونی را که یکی از ویژه گی های هنر معماری اروپایی است نصب نمایند.

طوریکه همه بخصوص اهل خبرهء کابل

میدانستند که امیر امان الله خان بر فراز همین دروازه خشتی دیوار مسجد عید گاه کابل برآمده؛ اعلان جنگ با انگلیس ها را؛ در برابر مردم کابل که در پای دیوار و دروازه مذکور جمع شده بودند؛ داد. علاوه از این ارزش نهایت عالی کلتوری و فرهنگی؛ دیوار ها و دروازه خشتی مسجد؛ ارزش های عالی معماری، هنری و تاریخی نیز داشت. زیرا در تمامیت کامل ساختمانی و هنری با عمارت خود مسجد احداث شده و ویژه گی های معماری سنتی عصر معماران کندهاری در کابل را در خود بخوبی حفظ کرده بود. اکنون پنجره های سیمی اروپایی بر زمین اسفلت شده صحن حویلی مسجد که قبلاً

خشت پخته فرش شده بود و سرک عمومی مقابل مسجد مذکور؛ یک ترکیب نا متجانس و نا موزونی را با عمارت تپیک اسلامی مسجد عید گاه کابل؛ در محل بوجود آورده است.

7- هده - مرکز تمدن یونانی و بودایی



افغانستان، امروزه با داشتن بیش از ده هزار پایگاه باستان‌شناسی مهم، بعد از مصر دومین غنی‌ترین و ارزشمندترین گنجینه‌های باستان‌شناسی دنیا را در خود جای داده‌است. افغانستان یکی از معدود کشورهای منطقه است که فهرست پایگاه‌های باستان‌شناسی آن در کتابی دو جلدی زیر عنوان فهرست پایگاه‌های باستان‌شناسی افغانستان (عنوان فرانسوی: *Catalogue des sites archeologiques d'Afghanistan/Archaeological gazetteer of Afghanistan*) نوشته وارویک بال در سال ۱۹۸۲ میلادی در پاریس به چاپ رسید. در این مجموعه دو جلدی جزئیات ۱۲۷۱ پایگاه عمده باستان‌شناسی افغانستان آمده، که این رقم تنها ۱۰٪ از کل مجموعه پایگاه‌های باستان‌شناسی در افغانستان را در بر می‌گیرد.

در زمان کنشکا کوشانی و ایلاف اش هده در سرزمین گنداره و در منطقه جلال‌آباد افغانستان مرکز این تمدن محسوب میشد. نیایشگاه‌ها و معابد در پیرامون روستای کنونی هده و تپه‌های مُسْرِف به رود کابل تکثیر یافتند. این معابد از سنگ شیست، سنگ آهک، یا گِل بنا شده‌بودند و با نقش‌ها و نگاره‌های گلی و استاکو (stucco) تزئین شده‌بودند. تندیس‌های خود بودا، که بزرگتر از تندیس‌های همراهانش هستند، با مهارت زیادی ساخته شده‌اند و قالب نگهدارنده آنها با نقش‌های بُهت‌انگیز سبک رئالیزم نگاربندی شده‌اند. هنرمندانی که این آثار را خلق کرده‌اند بخوبی قادر بودند اجزای چهره اقوام مختلف و جزئیات پوشاک گوناگون و زیورآلات ساخته‌شده به سبک باروک را بازآوری کنند. چهره‌نگاری‌هایی (پُرتره) از قبیل یک شاهدخت، یک سرباز، یک راهب با سر تراشیده، یک کوچی پوشیده در ردا، و یک انسان بدوی و وحشی. نیایشگاه‌هایی که در تپه شُتر حفر شده‌اند، همچون تصاویر زنده‌ای، شاهدخت‌ها، اهداکنندگان، و ایزدان هندو (هندویزم اولیه) را ترسیم می‌کنند که در هنگام اجرای مراسم مراقبه (Meditation) در پیرامون بودا جمع شده‌اند. برخی از این

تندیسگری‌ها، همچون پیکره ناگه شاه، نمایانگر تاثیرپذیری از هنر هند هستند؛ برخی دیگر، همچون هراکلیس-وجریانی یا وجریانی-اسکندر بدون شک تقلیدی از سکه‌ها و تندیس‌های بُرنزی باستانی مشرق‌زمین هستند. امروزه پیشینه هنر گذاره را به سده‌های دوم تا ششم میلادی تخمین می‌زنند.

چنانچه گفته آمده ایم از جمله آثار تاریخی جلال‌آباد، مکانی معروف به هده است که در حدود هشت کیلومتری جنوب‌شرقی جلال‌آباد قرار دارد و در آن آثاری از شهر تاریخی و استوایی (معبد بودایی؛ در افغانستان: تپه‌کلان) دیده شده است. در سیزده صدودو-سیزده صدوهفت - ش، محققان فرانسوی در ویرانه‌های شهر تاریخی، که در ارتفاع چهارصدوپنجاه و هفت متری قرار داشت، به‌ویژه در ویرانه‌های معبد بودایی، اکتشافاتی کردند

اما امروز می‌توان آثار بیش بهای حوزه گندهارا به خصوص آثار تاریخی فارم هده را در کلکسیون‌های شخصی نصیر الله بابر، خانواده بهوتو، سایر مقامات و ثروتمندان پاکستانی و جنرالان اردو و آی اس آی آن کشور سراغ کرد.

8- قلعه بست



قلعه بست یکی از آثار تاریخی کشور بشمار می‌رود و قدمت آن به دوره پیش از اسلام بر می‌گردد. براساس گفته نویسنده کتاب حدود العالم: "بست شهری است بزرگ، با باره ای محکم، با ناحیتی بسیار وسیع و جای بازرگانان است مردمانی اند جنگی، دلاور. از او میوه ها خیزد و به جایها برند و کرباس و صابون خیزد".

مردم شهر بست مقارن ظهور اسلام اهل فرهنگ و ادب بوده اند. این شهر در جوار لشکرگاه مرکز ولایت هلمند و در محل تلاقی دو رود هیرمند و ارغنداب قرار گرفته است.

لشکرگاه و بست دو حصه ی یک شهرند. یکی مقر نظامی و اداری و دیگری کانون تجاری و محل بود و باش اهالی بوده است. از شهرهای زیبا و تاریخی افغانستان است.

زمان که از قسمت فوقانی آن بازدید به عمل آرید، درخواهید یافت که به مهارت زیاد اعمار گردیده است. فن معماری آن نشاندهنده مهارت انسان های آن زمان را در ساخت خشت و سایر مواد تعمیراتی باز گو مینماید. دیوار های پهن آن که تا حال هم آثار آن باقی مانده است تا شش متر ارتفاع دارند. این دیوار های پهن نشان میدهند که در آنزمان اسپ‌ها، گادی و عساکر از یک کنار قلعه به کنار دیگر قلعه بالای همین دیوار ها رفت و آمد می نمودند. روبروی قلعه کمان بزرگ که از جمله عجایب بزرگ دنیا محسوب میگردد قرار دارد. این کمان در تاریخ جهان، بزرگی بی مثال دارد که تا هنوز هم با همان عظمت خود پابر جا بوده و برای جهانگردان، داستان غرور و بزرگی خود را با زبان بسته باز گو می نماید. گاهی دارای پیشرفته ترین مرکز اداری و از آبادترین و ثروتمندترین شهرها به شمار می رفته است. در حمله ی اعراب بر اثر

جنگهای پیاپی ویران شد. اما در عصر غزنویان به اوج عظمت و اقتدار رسید. اما در زمان علاءالدین غوری سوخت. سپس مرمت کاری شد. دوباره به امر چنگیز تخریب و باز سوخت و اشغال گردید و بالاخره تیمور با تخریب بندها و نهرها زندگانی را در آن دیار خاموش گردانید.

لهذا این شهر دارای ارزش تاریخی بسیاری برای کشورمان می باشد اما متأسفانه در این اواخر این قلعه باستانی بخاطر عدم توجه روبه ویرانی نهاده است و زمین های اطراف آن نیز که ملکیت دولت است، از سوی شماری از افراد غصب شده است. به گفته یک بزرگ قومی یک جسد مومیایی شده یک زن در زمان طالبان از قلعه بست بیرون آورده شد و به پاکستان انتقال گردید. در طول ۱۲ سال اخیر قلعه بست بلکه سه قصر بزرگ کهن دیگر در فاصله یک کیلومتری از آن که بعد از سال های ۹۷۶ مقرر زمستانی امپراتوری غزنویان محسوب می شدند، به حالت خیلی اسف بار قرار گرفتند.

طوری که دیوار های بد ریخت خانه های گلی از بین دیوار های تاریخی آن ها سر کشیده است خانم نانسی دوپره در بروشور رهنما برای توریست ها در سال ۱۹۷۲ نوشته بود که توریست ها می توانند از منزل دوم این قصر نیز دیدن کنند، در حالیکه امروز منزل دوم این قصر کاملاً فرو ریخته و منهدم شده است.

قلعه بست قبل ازین سیاحان زیادی را به خود جلب مینمود اما در حال حاضر نسبت نبود امنیت، سیاحان ازین محل بازدید نمی کنند. شماری از بزرگان و باشنده گان این منطقه می گویند، که زمین های اطراف این قلعه تاریخی از سوی زورمندان غصب شده است. به باور آنان دولت نیز تاکنون برای نوسازی ویا جلوگیری از تخریب بیشتر این قلعه هیچ اقدامی انجام نداده است. در ولایت هلمند قلعه های زیادی از قبیل ساروان قلعه، موسی قلعه، قلعه نو، قلعه فتح و قلعه میوند وجود دارند، اما قلعه بست از اهمیت و شهرت بیشتری برخوردار است قلعه بست در ده کیلومتری شهر لشکرگاه موقعیت دارد و در حال حاضر تنها بخشی از آن باقی مانده است و متباقی تمامی قلعه های اطراف آن ویران شده است.

9- چهل زینه قندهار



برخی برآنند که شهر بولایت ی قندهار را لهراسپ شاه معروف ساخته است. در دوره های ماد و هخامنشیان، آراخوزیا (رُخَج) سرزمینی در اطراف رودخانه ارغنداب بوده و یکی از ساتراپی های هخامنشیان بشمار می رفت. در سنگ نبشته بیستون داریوش بزرگ، آراخوزیا در فهرست ساتراپی های هخامنشیان آمده است.

در سال ۳۲۹ پیش از میلاد، اسکندر مقدونی پا به سرزمین هندوکش که تاریخ‌نویسان یونانی آن را پارپامیز (Paropamisus) گفته‌اند نهاد. اسکندر هرات را تصرف و پس از سپری نمودن زمستان در سیستان، وارد ناحیه‌ای شد که به نامش اسکندریه (قندهار امروزی) نامیده شد.

در ۳۰۵ ق. م. موریایا بر پارپامیز (گنداره یا گندهارا)، آراخوزیا و گدروزی (گدروزی - بلوچستان) تسلط یافتند. در این دوران دین بودایی توسط آشوکا به این سرزمین وارد شد.

پس از اسلام، قندهار جزئی از خراسان بزرگ محسوب می‌شد. دوبار شهر به طور کامل ویران گردید، اول بار به دست مغول و بار دیگر در پایان قرن هشتم هجری به دستور امیر تیمور گورکانی. در اوایل سده شانزدهم میلادی مغولان هند قندهار را گرفتند. طی دو صد ساله که مغولان حکومت هند را در دست داشتند، شهرهای مرزی خراسان از سه سو مورد کمکش و محل منازعه بودند: مغولها از یک سو، صفویان از سمت غرب، و ترکان از یک سمت شمال. کابل، هرات و قندهار بارها میان این مدعیان متخاصم دست به دست شدند. در این دوران خوشحال خان ختک شاعر جنگجوی مشهور پشتون بر علیه سلطه بابری‌ها قیام کرد. دولت صفوی که در جنوب و غرب خراسان با تبعیض مذهبی و بیداد حکومت می‌کرد در برابر مخالفت و قیام‌ها از پا درآمد.

در ابتدا میرویس‌خان هوتک از قبیله غلجایی پشتون به تسلط گرگین‌خان حاکم گرجی الاصل صفوی در ۱۷۰۹ میلادی در قندهار پایان داد و دولت مستقل هوتکی را تأسیس کرد. حکومت غلجایی قندهار در ۱۷۳۸ میلادی توسط نادر افشار پایان داده شد. نادر افشار سرانجام خود بخاطر تندخویی اش در ۱۷۴۷ میلادی در قوچان توسط افسران قزلباش لشکر خود به قتل رسید. پس از این حادثه، احمدشاه ابدالی که یکی از سران قبیله پشتونهای ابدالی، افسر گارد محافظ نادرشاه و معاون قشون افغان بود، با نیروی شش هزار نفری خود به سوی قندهار رهسپار شد و لویه جرگه را در مزار شیر سرخ قندهار برای انتخاب یک رهبر ملی از میان خود افغان‌ها تشکیل داد و سرانجام بعد از نه روز گفت و شنید، به عنوان پادشاه خراسان تعیین گردید. وی در ۱۷۵۳ یا ۱۷۵۴ شهر کنونی را ساخت و آن را احمد شاهی نام نهاد و «اشرف البلاد» لقب داد. در دفاتر رسمی هنوز هم به همین لقب یا «دارالقرار» یاد می‌شود. تیمورشاه بعداً پایتخت خراسان را از شهر قندهار به کابل انتقال داد. در شهر قندهار مقبره های اشخاص برجسته و نامدار افغان مانند مقبره احمد شاه ابدالی پادشاه نامدار افغانستان، میرویس هوتکی و همچنان آرامگاه های رجال معروف کشور است. از مناطق دیدنی قندهار می توان به چهل زینه، جاده عیدگاه و فرودگاه قندهار، تپه مندیگک، و آرامگاه بابا صاحب اشاره کرد. چهل زینه قندهار در زمان همایون شاه آباد گردیده است و کتاره های آن در زمان امان الله خان ساخته شده و اکنون در وضع بدی قرار دارد.

چهل زینه را در جنوب غربی قندهار، در کوهی از سنگ خارا نیم طاقی تراشیده اند که از دامنه تا به طاق قریب پنجاه پله فاصله دارد و هر پله در حدود هفتاد سانتی متر کم و بیش میشود. و بر دو طرف آن پله ها پرتگاه است و در اثر هدایت ملکه ثریا، خانم شاه امان الله کتاره از آهن قرار داده است. و در آن طاق به خط نستعلیق، از زمان اکبر امپراطور گورگانی هند، منقوش است که نام تمام ممالک محروسه که در زیر نگین او بوده است، نقش کرده و درانجا می نویسد که از قندهار تا بنگال دوسال راه در تحت قدرت او است.

10- تخت رستم، باغ جهان نما و بازار سرپوشیده خلم



یکی از عجایب به جامانده تخت رستم نام دارد که در ولایت سمنگان در شمال افغانستان قرار دارد.

این مکان خارق‌العاده در درون سنگی یکپارچه تراشیده شده و باستان‌شناسان جهان آن را از عجایب معماری عصر بودایی در افغانستان به حساب می‌آورند. در شمال افغانستان در مسیر "پل خمی" و "تاشقرغان" منطقه‌ای به نام "ایبک" یا "سمنگان" وجود دارد که همه ساله در فصل بهار مسافران زیادی به این منطقه خوش آب و هوا سفر و ایام جشن گل سرخ را در این منطقه سپری می‌کنند. این منطقه از نظر تاریخی و جغرافیایی موقعیت بسیار مهمی دارد و در دوره‌های گذشته و سال‌های قبل و بعد از اسلام، همواره یکی از مراکز فرهنگی بوده و موقعیت جغرافیایی آن که در مسیر ولایات "بغلان" و "بلخ" قرار دارد، اهمیت آن را بیشتر کرده است.

بر اساس تحقیقات و حفاری‌های انجام شده توسط "کارلنتن کون" باستان‌شناس آمریکایی، احتمال آن می‌رود که سی تا پنجاه هزار سال قبل از میلاد شکارچی‌های "هندوکش" و انسان‌های اولیه عصر حجر در کوه‌های این منطقه زندگی می‌کردند. وجود استوپه‌ای بزرگ در یک تخته سنگ، مهم‌ترین ویژگی است که باعث شهرت سمنگان شده و امروز از آن با عنوان تخت رستم و یا "توپ رستم" یاد می‌شود. تخت رستم به سمنگان شهرت جهانی داد و نزد باستان‌شناسان خارجی از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. تخت رستم از معروف‌ترین بناهای معماری عصر بودایی به شمار می‌رود که در جنوب مرکز سمنگان در جاده متصل به "مزار شریف" قرار دارد.

بنای موجود برآمده از دل یک تکه سنگ است که در مجاورت خود معادنی هم دارد.

وجود این بنا در داخل بدنه کوه یا همان تپه حفر شده، از عجایب معماری عصر بودایی افغانستان قدیم به شمار می‌رود. "میجریان" باستان‌شناس انگلیسی اولین مسافر اروپایی بود که درباره معبد و استوپه بودایی "ایبک" در کتاب خود با نام "افغانستان شمالی" که در سال 1888 میلادی منتشر شد، اشاره کرد.

این نویسنده غربی در کتاب خود از این بنای خاص با عنوان تخت رستم یاد و از واژه تخت رستم که از زبان مردم منطقه به آن رسیده است، استفاده می‌کند. بدون شک شکل طبیعی زمین‌های منطقه، علت مهمی است که باعث شده سمنگان در نظر پیروان بودا نیک بدرخشد. همان‌طور که در بامیان شکل طبیعی دیوارهای کوه باعث شده است که "پیکره تراشان" بودایی معابد خود را به تقلید از مغاره‌های ماقبل تاریخ در داخل بدنه این دیوارها حفر کنند.

چنانچه برای ساختن معابد از کندن "سموچ" (مغاره) در داخل کوه‌ها و تپه‌ها استفاده کردند و برای شکل دادن استوپه‌ها برجستگی‌های سنگی را می‌تراشیدند.

"احمد علی کهزاد" مورخ و باستان‌شناس افغان در کتاب "افغانستان در پرتو تاریخ" به آن اشاره کرده و نوشته است:

استوپه بودایی و معروف تخت رستم ایبک یکی از این برجستگی‌های طبیعی است که اطراف آن تراشیده شده است. محیط استوپه تخت رستم هشتادوپنج متر است و به دلیل این که معمولا در داخل استوپه‌ها یادگارهایی از قبیل مسکوکات و دیگر اشیاء قرار می‌دادند در تخت رستم نیز برای مخفی کردن این اشیاء اتاق‌های کوچکی بر فراز آن و از خود سنگ تراشیده شده است. تاکنون تعداد زیادی گردشگر و علاقه‌مند از کشورهای مختلف به این منطقه آمده و از خانه‌های کنده‌کاری شده که در رساله "حدود العالم" از آن‌ها نام برده شده است، بازدید کردند.

تعدادی از این اتاق‌ها و حجره‌ها معبد است و به تعبیر دیگر آن‌ها را بتخانه خوانده اند که در واقع منظور همان مجسمه بودا بوده است. خانه بودا در حقیقت همان اتاق‌ها و حجره‌هایی است که در هر کدام از آن‌ها یک یا چند مجسمه بودا همراه با نقاشی و پیکره تراشی، ساخته شده‌اند که خود نشان دهنده هنر مجسمه سازی و هیكل تراشی آن عصر است.

"موسیو فوشه" باستان شناس فرانسوی معتقد است که بعد از تراشیدن اتاق کوچک، کار ساخت تخت رستم به علت نامعلومی متوقف شده و به پایان نرسیده است و این وقفه به ظهور "یفتلی‌ها" نسبت داده می‌شود.

بر اساس تحقیقات و حفاری‌های انجام شده توسط "احمدعلی کهزاد" که در این منطقه انجام شد، وجود استوپه سنگی یا همان تخت رستم و معابدی که در مجاورت آن از دوره بودایی وجود داشته است به دلیل وجود جلگه‌های حاصلخیز منطقه از روزگاران بسیار دور در عصر حجر و از دوران غارنشینی به بعد همواره کانون زندگی منطقه بوده است. در رابطه با قدمت تاریخی تخت رستم نظرات متفاوتی وجود دارد.



"یوسف شاه یعقوب اوف"، رئیس باستان شناسی آکادمی علوم تاجیکستان که در سال 1383 از این منطقه بازدید کرد و تحقیقاتی را در این مورد انجام داد، معتقد است: زرتشت به مدت ده سال در محل تخت رستم که از نادرترین پیکره تراشی‌های دوران زرتشت است، زندگی می‌کرد و در ساختن معابد این منطقه هم سهم داشته است.

به گفته وی، قدمت تاریخی این اثر، نیز به 3500 سال پیش می‌رسد.

برخی دیگر نیز بر این باور هستند که تخت رستم مربوط به دوران بودا بوده و قدمت آن به 2500 سال قبل برمی‌گردد. طبق حفاری‌ها و تحقیقات انجام شده توسط موسیه فوشه معروفترین باستان شناس و خاور شناس فرانسوی، قدمت این منطقه تاریخی به قرن پنجم میلادی برمی‌گردد.

از آنجایی که شاهنامه فردوسی و داستان‌های آن در میان مردم این منطقه از گذشته‌های دور و تاکنون جایگاه ویژه‌ای داشته و برخی از داستان‌های شاهنامه نیز در این منطقه اتفاق افتاده است و همچنین نام سمندگان به مراتب در شاهنامه آمده است، داستان‌های گوناگونی در رابطه با تخت رستم در میان مردم از گذشته‌های دور رواج داشته است.

معروفترین داستانی که در این مورد وجود دارد، این است که وقتی "رستم" با "تهمینه" دختر شاه سمنگان ازدواج کرد، برای هر یک از آن‌ها تختی ساختند اما رستم شبی برای خود سنگ بزرگی را تراشید و آن را به شکل تخت درآورد. تهمینه نیز اتاق‌های سنگی برای خود تراشید و مراسم عروسی رستم و تهمینه در محلی اتفاق افتاد که تهمینه ساخته بود. بر اساس برخی گزارش‌ها، در سال‌های اخیر، آسیب‌های جدی بر این تخت سنگی وارد شده است. این سنگ، به علت نداشتن دیواره و موقعیت آن در کنار جاده که محل عبور مسافران و اتومبیل‌های زیادی است، باعث فرسودگی شده است.

کاخ و باغ جهان نما و بازار سرپوشیده خلم



خلم شهر قدیمه و باستانی است که عمرانات و آبادی‌های فراوانی در مرکز و محلات آن اعمار و از شهرهای متمدن دنیای قدیم پنداشته میشود اکثر آبادی‌ها عمرانات اطراف و نواحی آن مطابق سیاست نظامی دولت‌های باختر در مقاطع گوناگون زمانه‌ها احداث و آباد گردیده و هر کدام بانام و نشان ویژه از دوران عظمت و جلال این شهر باستانی حکایت میکند با تأسف این حصارهای تاریخی بمرور زمان با تهاجم کشورگوشایان بیگانه و سلاطین ماورای اکسوس و سیر دریا آسیب دیده و به تل و تپه‌های مخروبه تبدیل یافته اند. چنانچه در بیست پنج کیلومتری شمال خلم آثار مخروبه‌ی این قلاع‌ها و حصارها بنام‌های قوش تپه، شور تپه، زرکمر تپه، چترآباد، شهر بانو، قلعه چه، کهنه مسجد، استخوان زار، کشمش‌خانه و غیره موجود است که تاکنون در تعداد ازین حصارهای مخروبه کاوش‌های باستان‌شناسی‌طور حرفوی و بعضاً بصورت غیر فنی توسط اهالی محل صورت گرفته و یک مقدار آثار قیمتی نیز از آنها کشف گردیده است که برسوابق تاریخی و قدامت باستانی این محلات دلالت میکند اینک ما پای خرابه‌های عده‌ی ازین آبدات تاریخی بحکایت مینشینیم و به تشریح سوابق پاره‌ی ازین آبدات تاریخی از جمله شهر بانو، بالا حصار، کهنه خلم، شور تپه، تیم سرپوشیده و باغ جهانما تا جاییکه معلومات مستند موجود است می‌پردازیم.

این باغ در جنوب غرب شهر تاشقرغان (خلم) در دامنه تپه‌های کوه کنج احداث گردیده که در سمت جنوب باغ مذکور قصر مجلل و با عظمتی (از ساخته‌های تیمور شاه درانی؟) جلب توجه میکند، که یکی از بناهای شکوهمند تاریخی صفحات شمال کشور ما پنداشته میشود و از شهرت خوبی برخوردار است. وقتی به شهر تاشقرغان (خلم) بروید، اولین جای تاریخی که از این دیار جلب توجه میکند، باغ جهان نما یا باغ جهان آرا است، باغی که سالهای متمادی مهمانخانه و تفریحگاه شاهان افغانستان بوده و برای فعلاً محل تفریح هموطنان ما است. چون تاشقرغان دارای آب و هوای گوارا و شهر سرسبز است، همواره مورد توجه گردشگران داخلی و حتی خارجی بوده و شاهان نیز بخاطر میله به اینجا میآمدند.

امیر عبدالرحمن خان تاشقرغان را بسیار خوش داشت. او در سال دوازده سی دو خورشیدی حاکم آنجا مقرر شد در سالهای بعد امیر عبدالرحمن خان چندین دفعه به تاشقرغان رفت و یک قصر قشنگی را در آنجا آباد کرد. در اطراف این قصر یک باغ کلان است که این باغ به نام باغ جهان نما یاد میشود. به استناد تحریر فوق میتوان توضیح داد که باغ جهان آرا یا جهان نما و عمارت با شکوه آن در عصر امیر عبدالرحمن خان در سال دوازده سی شش خورشیدی اعمار گردیده است. عمارت باغ قسما یک طبقه و قسما دو طبقه بوده که از فن معماری و ظرافت کاری معماران ماهر دو صد سال قبل وطن ما حکایت میکند، در ساختمان تعمیر در دو جناح شرقی و غربی آن دو سالون بزرگ طعام موجود بوده طرف جنوب قصراتاقهای استراحت حمام و تحویل خانه قرار دارد. تعمیر مذکور دارای پنج تهاوی بوده دو اتاق آن به سمت پیش روی و سه تهاوی دیگر به سمت عقبی تعمیر واقع شده، تهاویها (زیرزمینها) هر کدام دو راه زینه دارند در دو جناح شرقی و غربی تعمیر دو دیده بان محافظین در دو کاسه برجهای آن قرار داشته که گلدسته بی جانب غرب آن تخریب و گلدسته بی شرقی آن نیمه تخریب و قسما سالم مانده است.

باغ مذکور ساحه (هفتاد) جریب زمین را احتوا نموده، حوض عریضی مستطیل شکل در صحن باغ پیش روی قصر جلب توجه میکند. قرار روایت معمیرین و محاسن سفیدان شهر خلم بعد از تکمیل عمارت و دیوارهای احاطه ی باغ محفل مجلی در قصر باغ تدویر یافت و امیر عبدالرحمن خان در آن اشتراک و عمارت باغ را افتتاح نموده در جریان صحبت به منتفدین و محاسن سفیدان شهر اکیداً هدایت داد تا در چمن های باغ درختهای میوه دار غرس نمایند که تا سفر مجدد امیر درختان آن میوه بار آورند تا امیر در جریان سفر مجدد از آن تناول نمایند، منتفدین شهر به منظور تحقق عاجل این امر درختان کلان میوه دار را از باغهای خود بباغ جهان نما طوری انتقال و غرس نمودند، که درختان مذکور در جریان همان سال میوه بار آورد .

چمن های باغ با انواع درختان میوه دار تزیین گردیده است علاوه درختان ناجو و سرو در اطراف خیابان مرکزی آن به طراوت و سرسبزی باغ افزوده و به جاده های آن نمای خاص بخشیده است، باغ و عمارت شکوهمند آن در طول دوران حیات خویش گاهی به صفت مهمانخانه دولتی و زمانی هم به صفت عمارت لیلیه شاگردان لیسه رشدیه و زمانی هم به صفت دفتر ادارات و موسسات دولتی و مدتی هم قرارگاه قوماندانان جهادی و امرزو به وزارت اطلاعات و فرهنگ تعلق یافته و کتابخانه خلم در آن انتقال داده شده است. دروازه ورودی این باغ کاملاً از بین رفته و تهدید تخریب شدن دیوارهای آن وجود دارد، سبزه های هرزه نسبت گل و چمن های آن بیشتر است. اما در این اواخر چند محافظ به خاطر نگهداشت این باغ موظف شده اند که قابل تمجید است. امیر عبدالرحمن جان برای باغبان این باغ بزرگ ۱۹ جریب زمین در جوار باغ بخشید تا امرار حیات نمایدو اینک نسل سوم آن باغبان با معاش ۲۸۰۰ افغانی و همان زمین دست داشته به سرپرستی باغ مصروف هست.

بازار سرپوشیده خلم (تاشقرغان)



شهر موجود خُلم (تاشقرغان) که به نام شهر بازارهای سرپوشیده شهرت دارد، دارای ساختمان ویژه ای است که تیم کلاه فروشی آن در وسط بازار شهر اعمار گردیده، از جهت مرکزیت و استحکام و طرز ساختمان خود اهمیت خاصی دارد که مشخصات عمده معماری آن را سیستم مرتبط به هم جاده های بازار تشکیل میدهد، یکی از آثار قدیمی خُلم بازار سرپوشیده است که در زمان حاکمیت اشترخانی ها آخرین دوره تیموری با بعضی ساختمان های دیگر از قبیل بالا حصار ، مسجد جوار تیم اعمار گردیده است تیم کلاه فروشی خلم که به صورت یک قلعه ای مستحکم در وسط بازار شهر اعمار گردیده از جهت مرکزیت و استحکام و طرز ساختمان خود اهمیت خاصی داشت قسمت داخلی تیم از دو خیابان متحدالمرکز دایروی تشکیل گردیده که یکی آن صفا مرکزی و دیگرش باتشکیل یک دایره وسیعتر گنبد مرکزی را احاطه نموده این دو خیابان توسط دو جاده قطع گردیده که تیم را به چهار قسمت مساوی تقسیم نموده است دورادور صفا مرکزی و دایره وسیعتر گنبد مرکزی دکان های متعدد اعمار شده تمام این رسته ها مسقف بوده گنبد های محکم بالای آنها آباد گردیده است گنبد وسطی تیم یک گنبد بزرگ و خیلی ها مجلل بوده که از نقاشی ها و اسلوب معماری دوره ی تیموری کشورما حکایت می کند علاوه بر اینکه سقف آن منقش است با تعداد (۲۰۱) پیاله جانان و نعلبکی چینی مزین گردیده که احتمالاً از ولایات کاشغر ترکستان آورده شده که به زیبایی آن افزوده است. رسته های تیم توسط دروازه های بزرگ و مستحکم که به جاده های بازار اطراف تیم اتصال میابد محافظت و حراست میشود این دروازه ها هنگام شب قفل و مسدود میگردد و حصار مستحکم را تشکیل میدهد.

بازار سرپوشیده خلم نسبت شهرت تاریخی و شکل ویژه ساختمانی خود از بهترین محل توریستیک منطقه بحساب میرود سیاحین همواره از آن دیدن میکنند تیم مذکور در فصل تابستان نهایت جای سرد و در موسم سرما جای بسیار مناسب بوده است . مراقبت این محل توریستیک نهایت ضروری پنداشته میشود با تأسف یاد آورمیشوم که تیم مذکور در جریان بحران ده سال اخیر بکلی منهدم و ازبین رفته به تل خاکی مبدل گردیده است. از آنجاییکه بازار سرپوشیده ی خلم یکی از مفاخر تاریخی کشور و از مواضع عمده توریستیکی منطقه و افغانستان پنداشته میشود تا در راستای بازسازی و نوسازی مفاخر تاریخی بالوسيله وزارت های اطلاعات و فرهنگ و وزارت شهر سازی ودهات در اعمار مجدد آن اقدام نمایند البته بازار های سرپوشیده نظیرآن که درشهر بخارا و سمرقند در کشور همجوار ازبکستان موجود است بهترین رهنمود کاری آنها خواهد بود.

[بقیه گزیده های مقالات \(صباح \) اینجا کلیک نماید](#)